

فہرست جلد اول اسیر علم

صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ	صفحہ
۳	۱۲۳	۸۵	۲۸	۲۹	۴۱	۴۲
۴	۱۲۹	۹۳	۴۹	۵۱	۵۲	۵۳
۵	۱۳۰	۹۷	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶	۱۳۲	۹۹	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷
۷	۱۳۳	۱۰۰	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹
۸	۱۳۶	۱۰۱	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۹	۱۳۸	۱۰۲	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴
۱۰	۱۴۱	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷
۱۱	۱۴۲	۱۰۵	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰
۱۲	۱۴۴	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
۱۳	۱۴۵	۱۱۲	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷
۱۴	۱۴۶	۱۱۳	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹
۱۵	۱۴۷	۱۱۴	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱
۱۶	۱۴۸	۱۱۵	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳
۱۷	۱۴۹	۱۱۶	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴
۱۸	۱۵۰	۱۱۷	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵
۱۹	۱۵۱	۱۱۸	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۲۰	۱۵۲	۱۱۹	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷
۲۱	۱۵۳	۱۲۰	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸
۲۲	۱۵۴	۱۲۱	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹
۲۳	۱۵۵	۱۲۲	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰
۲۴	۱۵۶	۱۲۳	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱
۲۵	۱۵۷	۱۲۴	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۲۶	۱۵۸	۱۲۵	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳
۲۷	۱۵۹	۱۲۶	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴
۲۸	۱۶۰	۱۲۷	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵
۲۹	۱۶۱	۱۲۸	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶
۳۰	۱۶۲	۱۲۹	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷
۳۱	۱۶۳	۱۳۰	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
۳۲	۱۶۴	۱۳۱	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹
۳۳	۱۶۵	۱۳۲	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۳۴	۱۶۶	۱۳۳	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱
۳۵	۱۶۷	۱۳۴	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲
۳۶	۱۶۸	۱۳۵	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳
۳۷	۱۶۹	۱۳۶	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۳۸	۱۷۰	۱۳۷	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵
۳۹	۱۷۱	۱۳۸	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶
۴۰	۱۷۲	۱۳۹	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷
۴۱	۱۷۳	۱۴۰	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸
۴۲	۱۷۴	۱۴۱	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹
۴۳	۱۷۵	۱۴۲	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۴۴	۱۷۶	۱۴۳	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱
۴۵	۱۷۷	۱۴۴	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲
۴۶	۱۷۸	۱۴۵	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳
۴۷	۱۷۹	۱۴۶	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴
۴۸	۱۸۰	۱۴۷	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵
۴۹	۱۸۱	۱۴۸	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۵۰	۱۸۲	۱۴۹	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷
۵۱	۱۸۳	۱۵۰	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸
۵۲	۱۸۴	۱۵۱	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹
۵۳	۱۸۵	۱۵۲	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰
۵۴	۱۸۶	۱۵۳	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱
۵۵	۱۸۷	۱۵۴	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲
۵۶	۱۸۸	۱۵۵	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳
۵۷	۱۸۹	۱۵۶	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴
۵۸	۱۹۰	۱۵۷	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵
۵۹	۱۹۱	۱۵۸	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶
۶۰	۱۹۲	۱۵۹	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷
۶۱	۱۹۳	۱۶۰	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
۶۲	۱۹۴	۱۶۱	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹
۶۳	۱۹۵	۱۶۲	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰
۶۴	۱۹۶	۱۶۳	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱
۶۵	۱۹۷	۱۶۴	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲
۶۶	۱۹۸	۱۶۵	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳
۶۷	۱۹۹	۱۶۶	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴
۶۸	۲۰۰	۱۶۷	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵
۶۹	۲۰۱	۱۶۸	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶
۷۰	۲۰۲	۱۶۹	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷
۷۱	۲۰۳	۱۷۰	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸
۷۲	۲۰۴	۱۷۱	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹
۷۳	۲۰۵	۱۷۲	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۷۴	۲۰۶	۱۷۳	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱
۷۵	۲۰۷	۱۷۴	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲
۷۶	۲۰۸	۱۷۵	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳
۷۷	۲۰۹	۱۷۶	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴
۷۸	۲۱۰	۱۷۷	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵
۷۹	۲۱۱	۱۷۸	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶
۸۰	۲۱۲	۱۷۹	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷
۸۱	۲۱۳	۱۸۰	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸
۸۲	۲۱۴	۱۸۱	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹
۸۳	۲۱۵	۱۸۲	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰
۸۴	۲۱۶	۱۸۳	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱
۸۵	۲۱۷	۱۸۴	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۸۶	۲۱۸	۱۸۵	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳
۸۷	۲۱۹	۱۸۶	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴
۸۸	۲۲۰	۱۸۷	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵
۸۹	۲۲۱	۱۸۸	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶
۹۰	۲۲۲	۱۸۹	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷
۹۱	۲۲۳	۱۹۰	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۹۲	۲۲۴	۱۹۱	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹
۹۳	۲۲۵	۱۹۲	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰
۹۴	۲۲۶	۱۹۳	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱
۹۵	۲۲۷	۱۹۴	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲
۹۶	۲۲۸	۱۹۵	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳
۹۷	۲۲۹	۱۹۶	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴
۹۸	۲۳۰	۱۹۷	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵
۹۹	۲۳۱	۱۹۸	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶
۱۰۰	۲۳۲	۱۹۹	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶

[illegible]

[illegible]

عنوان این مجتبیٰ فیض از لیل و نهار است

و سوره الفاتحه و سوره الفاتحه و سوره الفاتحه

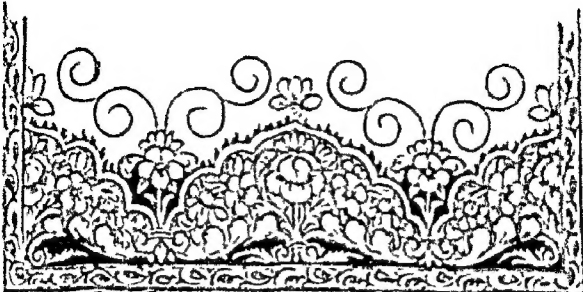
مجلد اول



جلد دوم

این کتاب از سوره الفاتحه و سوره الفاتحه و سوره الفاتحه

در این کتاب از سوره الفاتحه و سوره الفاتحه و سوره الفاتحه



— ۱۸۰ —

[illegible]

مناجات و حضرت باری بالوف خضر و زاری

ای عالم السوء و الخبیات و ای ما چر احوال و مکنات و معنات علم و قدرت انکار ترا زنیای مهر او که در جسم من و نفس من سرش ضمانت عطا عطا عت از دستم برون و نذر کار
 مهو او من تقدیرم قنارت نمود و مکنه مرا با غرق بجز عصبانیه و عاصی تر از هر فرد انسان و تو عیبه که با من است بهیستم بهیستم بهیستم بدیدی و در تقدیرت کار کن و در خطرات
 دشمنی خاک آلودی و بهمان احسان عام و اگر تمام نام حرف عصبانیه و غصه اعمال بجز گردان و ولایتی مردم و طاعت و طاعت خود گردان مانی اگر عیبه که آید عاجز تر از
 خالی کیست و اگر شکسته بدستی نماید که تراز دل من عاصی چیست و اگر با که بجز گردان و خطا دارم از نسبت نساق من بجز خود و دار و از سوختن طبع من حسیب خود
 نگهدار و من بجز پاره را با منی بخش محرم اسرار و ولی و پر از انوار و جازانم را از هر کار سیاه ساز و بیایم را با تیر و نواز بهیستم را از خیرین گردان و دور گو شوم که حق بران
 لغو لغو انصاف و عیا بجز باری ارحم که غفرت نمود و دستم زوف عالم که غفرت نمود و دستم زوف عالم
 غرق بجز که نام من در دوزخ بدیده فینت گیر و زوفات تو دستم حکم من که از جرم پیشانی من بقبولی جان من که از جرم پیشانی من بقبولی جان
 کیست و از تو که تیر کشیده من از روز منتظر فضل تو ام یک نظر طاعت که من که از جرم پیشانی من بقبولی جان من که از جرم پیشانی من بقبولی جان
 هر چه تو وادی مرا شکر گزارم باری بده و از رحمت خود نعمت را با من قصداً بفرم ازین نسبت من از عالم قصدت بفرم ازین نسبت من از عالم
 هرگز نین فاکه و جریه نصیبش گردان عیب جو را تو کین لال بان من عیب جو را تو کین لال بان من

انعت سرور کائنات و ال یا بار و اصحاب و اهلدار

از اوصولات و انوار بحیات شارح بر توفیق حضرت خاتم الانبیا خاصه و الاصلی محمدی بر محضه صلی الله علیه و سلم که تربیت ابدان را بر شریعت و احکام و تقوی
 بحکمت طریقت فرموده و ملا وای اراد و احب حقیقت و اصلاح فرائج بصناعت معرفت نموده و در عین آن تب غفلت را خال و خوار و احب اشکاف
 و سلو و ان جمل بدعت و اشریت انجیا و سحر و اودا و سحر و کلام او قانون شفای استقام روحانی است و اشارات و تهنیل و نجات از آلام دینی و تراق بیان
 سنجیدگی و ادا و اوص محبت را شفقت و و شاه و هدیه میسر و بدو حکم و اعراض ضلالت را انضی از و اتراب قدام مقدر و در عین اطن انکلمات غوایه
 بجزای اعلیٰ شریفین و کل الجواهر از ان کوری عبادت با بجز اعلیٰ بن سعید بل کسی از عین معنی نیست و فی ان فی نظیر موجود و عالین نه المکلف
 محمد یاعش کل آخرین مست محمد مبط روح الامین مست محمد و لقی فرخ زمین مست محمد جالس عرش برین مست

و خسته روز و ماه و دود و دین و کما عیسی و در اول طیبات ال اهلدار و اصحاب خیار حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین که حکما شریفین و اهل طایفه و اهل طایفه
 معاجیر قانون حکمت و طفولیه و ماد و بر نماز منست نبویه فرموده و کشف خلقت از عیون کلله و الا ان استقام از نفوس علیله فرموده و ایشان اطمینان از کلام
 قلوب اند و شفای خلق ذنوب و بل از نور علم و عرفان کما نفوس و ابدان اند و اهل طایفه استقام و الا ان عارض و اوار و اجسام و صدور و سطوح ایشان
 بجز از اهر علوم انبی است و قلوب و نور و انوار ایشان را بجز

اولاد و کیمیزن اسرارند سرچشمه رفیق و مبط الوارند اسلام نوی گشت زلفانی کلان انجس که ستون قصودین هر جا زند

الاقص و سلم علی نبیک سید المرسلین و علی آله و اصحابه و اولادهم اجمعین

اسباب تالیف این کتاب افاوت انساب

ابا بدیع و پاک و صلوة صاحب لولا که میگردد بنده خاکی سرا اخصیان و اجمی و بفران خداوند زمان محمد اعظم خان مخاطب بنا هم جهان خلف ملک انگلی
 حکیم شاه و عظم خان بن محمد خضر خان ابن محمد اسماعیل خان سیدستانی ال اهل متوطن بلده مصطفی با دعوت ارام و کرد و حقیقت ارام پورست بل اسلام پور
 حرمها المعلن الفسادات و الشکر که چون فقیه و انساب علوم متداوله و فراغ از طب عمری و در خطا و کتب طب که علمی است شریف و فنی است نیت و بزرگان
 شرافت و ادرین بران است که موضوع ادب و ان انسان است و مقل و حصول تجارب عجیبه و وصول بحرات غریبه بر سر و او اکثر کتب نادره این فتنه پس

حرارت باشد باروی قوی البرود مانع کند و تکیه بر حرارت را بقلیل البرودت و عکس هر دو را با عکس چون که منصف عاقلانه از مردم عالم گرد و در فساد و فتنه است
آن موضع استعمال ندارد با خرج فعلی از بدن و استعمال افغذیه حیدر الکبوس و تبدیل هوا ساجیه فروماند و میار و نیز جروح و قوی هرگز نریختند و اسودگی را در غم
و فرح مفرط انداز و موقوف دارند و باز راحت و آزار خواب بیدار سازند و غلبه بنیاد و مگر مسوآن را در هوا می خانه ببنده مرض مبطل سازند و اگر غلبه افغذیه
مخالفت راحت آرزو کنند آنرا از آن بپزند و اگر دوا می سودمند را کرامت کند و موقوف دارند

علاج امراض مزاجی سوزن مزاج

اگر با دود باشد تبدیل مزاج نماید فقط و اگر با دود بود متعینه کنند پس گاهی صرف متعینه فیضیاج تبدیل بر دیگر کیفیت کند اگر سوزن مزاج از آن باقی نماند بسبب
تنگن مزاج مسیح سابق و گاهی متعینه کسایت کند اگر سوزن مزاج بعد متعینه و مکن مزاج باقی نماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از متعینه بود و این تغییر مزاج
با اعتبار بودن سوزن مزاج سازج و مادی است و اما ساجات امراض سوزن مزاج با اعتبار حصول بانها مایه بر ششم است یکی آنکه سوزن مزاج استحکام بود یعنی حصول او
کامل باشد و علائقش با غلبه علی الاطلاق است و این را عادات مطلقه مانند و شال این مایه موقوف است بر این تریاق است و نوشیدن آب سرد در تریاق
عقب خالص بر غلبه حرارت او دوم آنکه در حد کن باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود و خود حاصل کم باشد چنانچه در اوائلی تریاق
مرض یا اگر در دینا چرخ و در اواخر آن و اصل اشحاش عادات با غلبه سردی از برای آنچه حاصل شده مع تقدم با حفظ بنابر آنکه در مسلک حصول است بهر سبب تریاق
با سود باقی از آن از ورود و شال این متعینه در مزاج تریاق و در غلبه بنیاد نیست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد را در حد کنده و هر واحد از دود
و تقدم با حفظ متعینه و غیره و با عام است و گاهی تدریج واحد میان هر دو مزاج بود مثل قی باغ مزاج تدریج یعنی که مستوق موقوف او مدعه باشد سوم آنکه اراده
کون نماید و در مزاج این منع سبب فقط امتیاج افغذیه هرگز که هنوز حاصل نشده است محتاج بعقد کردن و لذا این را تقدم با حفظ مانند و شال این تغییر مستحق یکی
بسبب غلبه سودا و بخرنی است و هر یکی غلبه سبب غلبه صفرا و بنیاد و این نوع بعلا مات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون با سیرت شود معلوم
گردد که آن سبب ضعف جگر است و چنانچه هرگاه بهر موضع صمد از سختی متساو باشد بعد و حرارت هوا اثر بر سبب سبب متماثل نماید در یافت شود و اگر در سبب
خارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد که دوا می از امراض که با سبب امراض است در بارودت چنانچه تب یعنی که گفته اند تب دق شبیه دیگر دود و چنانچه تریاق
و در کام شبیه میشود و آن از حرارت و مانع است یا اگر شکر تبلم و سردی مزاج و اراده کند که تب دق شبیه دیگر دود و چنانچه تریاق
کنند بر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد عادات این مرض نماید و شریزه گردد و در تریاق نظر تمام نماید و بر تریاق که با لمرض باشد منور گردد
هرگز که دوا گاهی حار بود و با لمرض تبیر کند و بالعکس شلای هرگاه افیون استعمال نماید و آن زرد را من کندی پس تعیین کنند که زرد از حرارت است بسبب بار و دود
افیون چه باشد که منع آن سبب بحد کردن از حرارت را بد و بد آنکه مدت تریاق و تخمین برابر است چنانچه مزاج حار ماض از حرارت هوا که در مدت معینه
از آنرا و مکن است تخمین مزاج را بد و عارض از برودت هوا مکن است از آنرا و درین مدت لیکن خطر در تریاق بیشتر است بهر آنکه حرارت صلیق طبیعت است
و برودت منافی آن و حیات و خطر در تریاق و تخمین برابر است بهر آنکه خطر در تریاق از حرارت غریزی و افغذی آن بچنان است که در تخمین تخفیف
ماده آن و افغذی آن چون هر دو موقوف باشد لیکن مدت تریاق الحول است یعنی پیدا کردن طوبت و در بدن خشک محتاج به مدت و از ترس از مدت
احداث جفا در بدن از طب و این بسبب کثرت دود و محلات بر بدست و حفظ هر واحد از طوبت و بیوست است بقوت اسباب و دیگر دود و تبدیل
بقوت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی دیگر دود با سبب که در کلمات مذکور است و البته بنشاست که آن نقص فعلی است و اتفاقاً سبب است و بعد با حفظ
نماید و آن طوبت متعده است بهر آنکه اگر آن طوبت ناقص و حرارت ضعیف گردد و بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاد شود حرارت بانها و احتقان ضعیف گردد
و برودت قوی میشود و بقوت اسباب او و تخمین حرارت بسبب کثرت طوبت و با سبب که تخیل طوبت از او که و آن بیوست بالذات و حرارت
بالعرض یعنی بواسطه بیوست است و معالجه فطر حرارت ناشی از مد و تخفیف سدا نماید و باید که از تریاق مفرط اشتباک کنند تا در تریاق سرد و غیره با سبب تخمید

تواین استوار مواد

هرگاه انسان نتواند با استفراغ صنایع بسبب کثرت اجتماع فضول درین اوست بهرگاه قرب مزاج افراغ ابدال و بهر مزاج غذای او از آن واجب کنند که غذای او با مقتضایات مختلفه منقسم شود و در هر قسم از آن فضل جدا گردد تا آنرا استعدادهای بعد از برای بودن جزو بدن او حاصل شود و بخلاف نباتات و سایر حیوانات و بلایند که هیچ طبیعت در استفراغ لطیف فضول بسوی مسن نتواند چنانچه در دفع و فضول مقدار و البقیه را زیاد و حال محتسبانه میشود و گاهی بهر محتاج میگرد بسوی مسن و عام است که آن مسن در او باشد یا حرکت یا اگر شکل و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع از وضعی گردد یا از جهت عصبانیت فضول از آن دفع خارج بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا رازج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعبدیل قوام او باید کرد و در دفع آن که از خود دفع طبیعت منع کرد و در او از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگر چه عصبانیت ماده باشد و درین هنگام باید که طبیعت طبیعت نمایند تا دفع باقی آن قادر گردد و تا آنکه از فضول چنانچه او در دفعه رطل استعمال کند و متعین گردد پس طبیعت آن را دفع کند و با عادت با مخرج فضول مثل او در بلعید و سلسله و متعین و مخرج و در دهان و مثال آن خود این طبیعت را قهر کند و با مخرج اعتبار آنها قبل شروع و استفراغ واجب است و استفراغ حکم در استفراغ بدان گفته شود و در است و آن استعدادهای و در مزاج و عارض ملائم و در وی و در تحت و در فصل و مثال هوای بلند و عادت استفراغ و صنعت است بود پس اگر درین ضد جهت و لالت متعین استفراغ باشد از استفراغ منع کند از استعدادهای که در بدن باشد علاوه بر آن مانع استفراغ است و اگر استعدادهای و باقی آنها بر مناسب طبعی در این استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط در این استفراغ آن خلط غالب بخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا قوت مغز و در موضع مستولی شود و تبدیل مزاج او به مزاج مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند که اگر ضرر از استفراغ شدید تر از ضرر ضعف باشد و اما در مزاج بسیار بود و خون ضعف دارند و در ضعف قوت حسن و حرکت است چنانچه بیشتر تنگی و در او از مصلحت مسلمات و غشی بعد فصد و سهل عارض شود و اما هرست که حسن و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشود و در غشی و تشنج و غشی سبیل از و ال است با سهل و در و باقی مدارک از نظیر باشد که در آن شود و درین در ضعف مجسم قوتها بود پس در هر صورت استفراغ اختیار نمایند و در کمال ضعف قوتها که در قوت قوی باشد و اعتیاج اسهال یا فصد بود و قوت در آن کنند و اگر متوسط و ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر مزاج بس یا بار و طبیب هم لزوم است سینه بسیار بار و بار و یا بس یا ضعیف بود و منع کند از استفراغ بهرگاه که با مزاجها ازینا رطوبات غذایی که باشد استفراغ در تعبدیل آن ببقایه و اگر در مزاج حار طب باشد در آن رخصت شدید است و صف و اما اگر رطوبت و فخر بود و مزاج حار طب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر است لایساک ازین نوعها ذکر کرده اند چنانچه هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند خود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملائم و در وی پس ملائم مثل گداز که در اراده اسهال صنایع گفته اند و این اسهال صنایع با طبیعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصبانیت از اسهالات مضطرب چون ماده متعرب غائص در عضو باشد مثل در اسهال متعین بود و عارض روی مثل استعدادهای و تشنج مانع از استفراغ است بهرگاه استفراغ در رطل اندازد و در تشنج می افزاید و اما منجم پس افراط و لاغری و تحمیل از تشنج که بهرست خوف از تحمیل قوت و قلت طوبیت و لهذا در تدبیر ضعیف تخمین که صفرا در خون او بسیار باشد در ارات و ترک استفراغ واجب است و اغذیه که خون جمید ماکل هر دوت و رطوبت پیدا کند بخوراند که گاهی ازین مزاج خلط و اصلاح باید و اصلاح مزاج خلط سستی از استفراغ است و گاهی قوی گردد و چنانکه مثل استفراغات شود و گاهی که بر استفراغ انسانی که عادت آنکه خوردن طعام باشد از استفراغ از رنگاری بود و اقدام نمایند و فواید مغزیه مانع استفراغ است بخون استیلای برودت اگر قوی از کثرت تخم و مسن باشد و یا بخون ضعیف که عروق را بلایق آنها خلط و غذا از رطوبات و احتیاج حرارت یا معصر فضول بسوی اشتها اگر مسن از کثرت تخم باشد و اما مسن قاصر از تمام نشود و مجاز و بعد از قبول هر دو منع استفراغ کند و در اقبال نشو است که در آن زیاد و در بدن نمودن کند و استفراغ بنا بر بدن نصیب نمیشود و رطوبت از بدن قهر نماید و بهر قدر که قهر از تمام نشود و بیشتر بود استفراغ کرده و تر باشد و در قبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه مسن برودت و در آن سن استفراغ آنرا زیاده کند و اما فصل

[illegible]

وقع سازد و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از قریب عادت نماید و میانه آن عضو هنگام ضعف و استفرغ نماید چنانچه این وقت جزوات بسیار اتفاق افتد و از آن مرض کند و در بعضی اشخاص و گاهی طبیعت استفرغ آن کند از جانب بیضی مقابل که آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بیضی متدی یا بیضی ساق و قدیم منصف گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از کبریا و ماغ است یا از طبیعت و احد او درین وقت باید که تدبیر و ملایمت کند تا که نقاد عدم تکلف است و او هم یا بعضی دریافت کرد و چهارم وقت استفرغ او جای بیضی گفته کرد و در ارض زنده استفرغ قبل استفرغ و بعد نفع واجب است که مطلق است مثل مال الزلف و حاشا و بز و بنفشه تا ماده و باطلع آن ماده گردد و در ارض حاد و باطلع نفع مطلقا نکند هرگز غرض از استفرغ نفع تریق توام ماده است و ماده مرض حار تریق بود پس حاجت استفرغ و آن نباشد و این قول ضعیف است هرگاه غرض نفع تریق توام ماده نیست بلکه تبدیل دست حق است که کشش ارضی فکر کرده و آن نیست که در ارض ماده نیز استفرغ نفع صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مهارت استفرغ آن از این است هرگاه که در حرکت او بیشتر از ضرر استفرغ او قبل نفع است و خصوصاً چون اخلاط تریق باشد و سیاه چون در کجا و این عروق غیر ماحل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و باطلع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه غلط تصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نفع باید و از توام مستدل حاصل شود و هرگاه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و پسین اگر تریق بود و باطلع غلیظ داخل خلل عضو باشد و در آن متحرک بود و نفع غلیظ است که تریق شود و اما اعتدال باید و نفع تریق آن باشد که غلیظ گردد و استعمل شود و کنگ چون این شبات قوت تا وقت نفع نباشد استفرغ آن کند قبل نفع بعد اعتدال و در صورت وقت و غلط او پس اگر مواد غلیظ عاصی نفع بود یا تریق متعسر در جم عضو باشد استفرغ آن نکند بلکه تریق امر طبیعت نمایند و اگر تریق غیر متعسر باشد استفرغ آن کند و اگر مواد غلیظ باشد متحرک او جای نیز بود البته تریق هرگاه قبل از این متحرک اصلاً استنبیض نشود بسبب عصیان او از اخلاط و استمال بر غلط او از قدیم قهاری سابقه و وجه محدود تر شرافت و حدوث او را در دیکر باید کرد و البته نفع و نفعی دیگری نویسد که اگر مرض کثیر الماده یا باغ باشد در ابتدا استفرغ کند و استفرغ نفع نکند تا بار عروق دفع ماده بیضی مواضعی که تحمل آن نکند لهذا لفظ گفته که استفرغ و در ارض حاد بسیار چون باغ باشد و در اول استمال نمایند که تا غیر او نود و یک مملکت میشود و اگر مرض مستدل در ماده باشد انقباض ماده نموده استفرغ آن کند هرگاه که در در ابتدای امر استفرغ این نمایند و ماده لطیف استفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نفع او متعسر گردد و در اکثر مملکت بنامه و از او اجتناب امری که رعایت او در حال حاد استفرغ قبل نفع مع رعایت شرط نکند حال ساقه است که مصلحت نباشد بلکه رعایت این درم استفرغ واجب و دیگر گفته اند چون غلبه باشد نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود لهذا قبل استمال تقدم طبیعت و اخراج نخل یا کبریا و اما بعد واجب است و غلظت و سختی تا باز از آنکه از سد و عروق تریق بود و استمال نمایند در رعایت این امر از مواد غلیظی است که هرگاه مواد تریق گاهی و در ماده ضعیف بود و اما غلیظ چنین نیست و باید رعایت این همه شرط مذکور جز از استفرغ قبل نفع نباشد یعنی آنکه ماده متحرک باشد و معسر و عضوی نبود و وقت رانیت تا وقت نفع نباشد و آن تریق باشد و منافذ ضعیف نباشد و استمال قبل نفع نمایند و ماده لزج و غلیظ و تریق تا قدر جو عضو بعد الاستعمال و هر سولت وقع است و از تبدیل توام اولیاست خواه در مرض مزمن و یا حاد باشد و در هر ارض زنده نفع واجب بود و اما سیاه چون ماده در من غلیظ بود باشد قبل از نفع ماده بمسبب دست بند و تصدقات غلط غلیظ و تریق آن بدوی سخت گرم کنند و البته واجب است استفرغ نفع چون اراده استیصال ماده و باطلع استفرغ نفع بدون تبصیر او بر آبی خفیف طبع و این نیز شرط بشرط است مثل آنکه مرض بسیار کثیر التبعیر و انقلاب نباشد که از انقباض ماده بر بعضی اعضا شایسته خوف باشد و این و مواد غلیظ نباشد و ماده روی نبود که از آن خوف فساد و مزاج از آن نفع بود و ماده و در انقباض بیوسه عضو متعسر نباشد و وقت بسیار ضعیف نبودنی نفس یا اگر کثرت ماده که بران از نقطه و متفرغ من نباشد باطلع استفرغ که از آن مقصود استیصال ماده و بهانه نباشد بلکه اگر آن به ترخیص طبیعت بود و اطباء بهر جواز استمال او قبل نفع در جمیع اراض متعسر اند و این بهر توفیق طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال ماده بهانه نباشد پس اگر شرط جواز استفرغ قبل نفع که مذکور شد یا آن مقرر گردد و استفرغ قبل نفع واجب بود و اگر شرط مذکور بود آن مقرر

[illegible]

این باشد دلالت کند بر بزرگی و از کثرت ماده حاصل شده و از صحت قوت و چون سر بران صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و دگروش سرعت کند و از علایم جودت دماغ انیت که از انحراف شراب متغیر شود و از لطیف و حرارت و متغیر گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه متغیر نگردد و از انی بیب از اسباب و احوال صادره از آن هیچ سلیقه بر جای نماند

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر و گردی شکل بود که است شکل است از جهت مکان و ابعاد آن است از قبول حدیات و کافات و از خود متو باشد سلیقه و در مقدم سر و دوم در مؤخر آن و هر دو جانب استوی بود و هر قدر که متو مؤخر بزرگ بود آن افضل است و شکل رومی سر است که خلاف این باشد پس اگر از آن متو یا متو مؤخر یا هر دو مقصود بود و اینجا است گفته اند که شکل راس چهار است یکی شکل طبیعی و سیم طبیعی که این هر دو از شکل رومی است و در دایره شکل چون در جزئی از برای سر واقع شود اما حال آنکه خواص احوال آن جزو دماغ ضرر رساند و باقی نوس گفته که راس مسطح هموار و مربع مذموم اند همیشه و آنکه در طرف یمن و یسار او متو باشد مذموم است که سبب در آن قوت از قوت معصومه باشد یعنی از افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدمه از آن هر دو در مؤخر و بر شکل گردن و سینه باشد و در غلیظ باشد و سینه فراخ قوتی پشت عظیم نماید و دیگر در

استدلال از قنصل راس و صفت آن

و حرارت و برودت و ادواج آن اما دلائل مآخوذ از گمانی سر و سکی آن پس گمانی سر صفت دلالت بر برودن ماده و در سری نماید لیکن ماده صفراوی در قنصل است و سوزش زیاده میکند و متو دای و قنصل بسیار از آن و بیوست آن بیشتر بود و قنصل شدید تر از آن هر دو با صراحت و وجع در اصول چشم بسیار نفوذ کپوس خار در آن و سرنی چهره و چشم از تنخار عروق زیاده تر باشد و بکنی در قنصل از چشم بیشتر در وجع کمتر از دومی و صفراوی و دغلب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بنی و اما دلائل مآخوذ از حرارت و برودت یعنی چیز کپس می نماید از اسرار آن هر دو نفس خود چیز کپس می نماید و از خیار از خارج بر طیب پوشیده نیست اما عار و دلیل بر حرارت مزاج دماغ است و این خاصه سوس گردانی طبیعی و دایره طبیعی باشد مزاجی است و اگر حادث گردد و از جهت سردی است و همچنین است حکم بارد و بر قیاس آن و همچنین است حکم شفت یا بر قیاس آن اگر بنا باشد بر دوش شفت از خارج و همچنین رطب اگر حرارت مرق از داخل بود و ادواج آنکه که در قنصل نماید انسان که گویا در سر آن و بی و دگر می است که آن را می خورد و در آن که از اسیر و دلالت می نماید بر ماده حاده و صراحتی دلالت میکند بر درم حار و مو که بر است از دم تب و وجع ثقیل ضاعطالینی نشانده دلالت بر ماده تشبیه بارده می نماید و وجع مدد دلالت بر ماده ریخی میکند و استعمال در دمو که است و وجع نیو عی که گویا یکو سوز از ابطر و دلالت می نماید بر شل صفت و تشبیه فرسده و ایضا دماغ دلالت بهمت آن می نماید مانند آنکه در پیش سر دلالت به شاکت معده میکند و وجع بهیت و دیگر و بجانب راست به شاکت مجر و دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بر آن پس ادم آن پس اگر در دوام نماید و در مقدم سر و مؤخر آن مندر بر آن نیست بود

استدلال از مآخوذ احوال اعضا

که آن بابتد فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری همت و لوز تین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم نیزه آن استدلال از حال عروق است و از حال قنصل و صفت آن و از حال رنگ آن و از روی دیگر که در صامیت و سرخی آن و حال طس آن این هر دو دلالت بسیار قریب اند برای چیز کپس و نفس دماغ می باشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیز کپس که از آن سیلان میکند از آنکه و چکر و چیز کپس که عارض آن میگردد و از پوشیدن چشم و کشاندن و احوال حرکت آن و از فرو رفتن و برآمدن و بزرگی و کوچکی و دایره و ادواج پس شکی چشم گاه دلالت بر بین دماغ میکند و سیلان چکر و دایره اگر بنا باشد بسبب عود مرض و نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید و اگر خواه سبب آن رطوبت استمال دماغ و دویان او باشد چنانچه در و نفوس می باشد یا بر داس و نکات فجلدان مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چکر و دایره بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر نخوت

[illegible]

بر فم و دوخت و خفت نفس هم سوال کند و این آثار را در سوداوی بود و اگر در قی و بیخ خلط بر نیاید پس از غلبه مرض باستمال چنینی بادی و در حالت شکم سیری و بعد خواب پس بر آن مردن بخوردن انشای افناخ بگوید و قدم در دهن و سکون مرض و ماغی با سکون آن باشد علائم ما و دیگری بود و اگر از بادی مرض در شکم سیری بگوید و بان دیگر علامات سودا و مزاج سافج معده باشد از سود مزاج سافج بود و اگر بگوید خواب و هنگام هم شکم تهی و تاغیر غذا از وقت متروک آن مخصوصا و قدیکه از آب شش نماید مرض غلبه کند و از ادنی سببی خفیه یا در بیداری پس سیری بدو نشاید آن عارض گردد نشان معنت فم معده بود و اگر علامات و بدان اسهال گردد و در شکم اسهال باشد و هرگاه در حرو و جگر یا طحال یا مرق یا رحم یا قف باشد شود مرض شکم بکبدی یا طحالی یا مرقی یا رحمی باشد و ایضا رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا اعتبار جین و نفاس و قف آن بود و هرگاه در مریض بگوید که بیش از دهن و مرض و ماغی پس سیری سودا باشد از دست یا پای بجانب سر و می آید مرض شکم اطراف باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در مقامش مسطور گردد در آنکه لازما علائم امراض و ماغی حاصل و در شکم تمام شده اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلیم آید و ماغی سبب ششخص بلبل از آنکه یکیش از اینان آن بعضی قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض و ماغی بکار آید مرقوم میگردد و در آن فطرت اند

علاج کلی امراض و ماغی

باید دانست که دماغ عضوی است ریس و سببای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لایق شود حسب سبب با آن آن قوسه بلنج نمایند مثلا اگر سبب آن مرض غلبه کبیتی از کینیات از بعد چون حرارت در روت و بزوان باشد بتبدیل آن گوشند یا پنجه مندی بود و بی تنبیه و در حرارت دماغ تیرید طامبا لغت کنند بهرنگه غلبه حرارت بدین محل موافق ترست و در برودت تخمین بمیانند باید کرد و کثرت استعمال موضوعات مناسب بنود خصوص و تنبیه مسرفه با زهر نیز شامل بود و ادویه و شراب شیرین اعتبار نمایند و عند قف طبیعت طینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سطلین طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که کسین آن دماغ لحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبه ماده بود پس در دوسوی قصد قیال کنایت کند تا اگر غرضشیم و خون در کمال غلبه و در درجه آن باشد قصد دماغ را بخیر نموده اند و لیکن چون درین خطرست باید که بقصد دیگر عروق سر و از نه هر چند که بفات باشد و در دیگر اخطا بعد نفع و نتیج مجاری بسبب تلاش استفراغ نمایند و شیخ الرئیس و بعضی شرح قانون می نویسند که هرگاه غلبه سودا در دماغ دریافت شود و ماده استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبه اخطا و دیگر دلائل کثرت خون در ایند باید بقصد قیال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و دینی و عروق نماید گوش و مانند آن کنند اما اگر استقامت نفس بر اس باشد اکثر قصد این عروق کنایت کند و اگر در بدن نیز متلا بود و قصد سر و بر قصد این عروق مقدم دارند و الا و تقدم قصد عروق مذکور و خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب افت بود و مانند بقصد وجود غلبه اخطا و دیگر بهر آنست که قصد استفراغ مشترک برای اخطا است پس با خون اخطا و دیگر نیز متلا اند و دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که قصد راس و وسیع و بطول بکشایند و چون قدری خون خارج گردد و یک لحظه دهن رگ را بگشت بگیند از اخطا و دیگر در اجزای اندیند که طبیعت عامی و دماغ بدن حتی المقدور خون صامع را محاطت یست نماید و دوم فاسد و اخطا و دیگر را دفع میاید پس انگشت بر دوازده که قدری خون دیگر دفع کرد و باز دهن رگ را بگشت بگیند از دهن پس تا آخر قصد و در هنگام کمال غلبه و حیوان خون نشاء و اخطا و دیگر باید که تصور در خارج خون نشاء نماید که خون را فوجیم نه و بسیار است که قصد تمام کفایت نماید و در او از قصد تمام آنست که قصد را گشتا و بکشایند و آن مقدار خون بگیند که قویست یعنی گرد و در اطفال و متعقا و حوامل را قصد با زهر نیزست عند ضرورت شدید بجامت بجز رست و یا از سال عسلی و اگر اخطا و دیگر باشد نگذاشتند که آیا مرض راس بشکرت مسیح بدن است یا نه پس هر غلطی که غالب بود و در هیچ بدن شریک باشد بخت بعد از نفع آن تنبیه عام هیچ بدن بسببات و معیقات نمایند و بعد به تنبیه خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات متعنه آن استعمال کنند و اگر داند که در دماغ فیض است و الا بعد تنبیه عام بدن تا نفع آن در تنبیه دماغ تا فیکر کنند و نفع ماده و دماغ بشاهد خروج فضول مثل مخاط و غیره آن از دماغ اگر بسیار رفیق یا بسیار غلیظ باشد بکلیه سهل و خروج و معتدل التمام بود و دریافت کرد و اگر

[illegible]

و سرکه آینه نموده و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد بیست جو و اسببول بگلآب و آب خوره و آب برگ سید و مانند آن است که در بر مقدم سر نهند و
گلآب بسیار بر سر روغن تخم نافع بود و دانگ بر تخم صمد را زاید کند چون صمد را خطا نکند شهادت بار که کند و روغن باوند بیاض نیز در شربت
و شکر و مارا شیر و اسببول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و مقدار دوه آب خوره و قلیه که در و خرنبار و بوار و سول انبرک خرقه و جوات بپزند و
اگر طبع قبض باشد این بوار و اناب الو و آب کوت سازند واهی خرد و بر کسواقی باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان خشول سود و در این چنان باشد که
نان و آب سر نه کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بر زردآب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده و آب بریزند پس آنرا بدو قش کرده و با سکه یا بنفشه
کرده و خورد و اگر گریختنای رنج و در انبرک که بود و که در و اسفناخ بنهوسه سازند و هم میوه های سرد و ترشی میخ و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر غرض خیار و زنده
نم کند و در تخم فکوبه بنه و پوست و شکر و بنفشه بود و این الیاس گوید که صمد حار و زهرناک و اما در انار از اسباب بخاری بود و شل جلیوس و در آفتاب
و غیر آن کینجین آب سرد و برف و آب خرقه بنه و دم بشکر سفید و دم و یا مارا بخاری دم بشکر سفید و آب تربوزی دم بشکر سفید و یا ترهندی دهنم
بشکر و یا شربت آب یا شربت خوره و بگلآب بنوشانند و غذا فرود نمانش و ترهندی یا مارا دانه دهند و تیریزه سرشوات و طولیات باز
و نهان سرکه در و غنهای سرد و بر سر مقام در ساکن باده سازند و اگر از اسباب اصلی بود و شل حادث از خوردن یا غذا به حاره و مانند آن تیریزه سرشوات
و طولیات باده کنند شل روغن بنفشه که در و و کله فرو نهان در براده که و و گل و او و برگ و بر سر آب مید بسکه و صندلین و گلآب نوشین گلآب بار
مثل ترهندی و آب انار بن مصور شکران و کینجین سوده و آب تره و طین طبیعت بار انوار که در شیر خشک و صمد حادث از غم ازین قبیل است و بنفشه
علاج آن خواب تره طبیعت خوردن کا بود و یا در تره و زست و غذا فرود نمانش و که در و خوره یا مارا شیر گر با حرارت مزاج جمع بدن باشد که گیلی گوید
که در علاج صمد حادث از سر مزاج حار ساقی نظر کنند و قبض و قار و در پس اگر از حالت طبیعتی غیر فاش سرور کرده و باشد این بر شاکت بدن و آلات
که در وین هنگام کشان قصد سزاوارست و بگلآب و آب اسببول یا شیر تخم خرقه و کینجین آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرور کرده و برافوخ
و خصوصاً بعد ملق آن تیریزه اس و منع تصادم بخار میوهی سرکه و زهرات شل صمد و کا و در و بگلآب کله ساخته بنوشانند و کا استعمال غذا شل
ایون و لغاح می کنند چون صمد شدید باشد و مریض بر داشت و کند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که در آن بلیاده و اسفل کجاس
و درین ست و برگ که در و کا بود و تخم شمشاد و پوست آن و گل آن و گل شاه پسقم و برگ سید و دیگر او و که در قول سخی گذشت همه یا آنچه بهر سبب دستور
و در ظرف سر نه کرده خوب جوشانند و آبکباب نمایند و کله بار و استعمال فرمایند شلاک که در روغن بنفشه و گلآب هر واحد یک جز و سرکه خرنبار جز و در شیشه حرکت
و اگر خواهند آب کا بود و آب کشنده و آب که در و دانگ کا و در در آن افزایند و شوات بار و شل گل سخی و غیره و در قول سخی مسطر شد و فرکه باده و گلآبی
آن بپزند نافع بود و در آنچه بخارات حاره را که در سر شل شود تمکیل کند و تبدیل مزاج روی او بیوی بپزند یا نه استحباب بسیار روغن آب گرم بر سرست لیکن
بسیار روغن آن صلاح حار با ناهاده و نافع میکند و قلیل ضرر بر سر ساند و سوط روغن لبوب سیه بقدیم و در نهایت نافع و برای منع اخاره و شربت بر تره و
بشکر و بگلآب و غنی انار و سیب و به و دانه و که بهر واحد خوش باشد و شربت پست گندم خشول بدفحات بعد و بیرون باغ سرور کرده و دانگ شکر بر آن انداخته
میدست و غذا که شربت شیرین تره و بادام و انیس و براج اگر سر نه باشد یا آب خوره یا ساقی باز شکر اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد و ترهندی یا بنفشه
خرنبار بپزند و در طعام کشنده شکر یا تره و داخل کنند و شیر تخم شمشاد و تخم خرقه و پوست و برف یا براج سرور کرده و نافع است بعضی متاخرین میگویند
که در صمد حار ساقی اول به تبدیل مزاج شربت لبوبی کاغذی و یا نیل و فرو با نصف وزن آن کینجین سوده آینه لندر چهار توله در عرق بپزند و کا
و نیل و فرو و گلآب بر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صمد سفید چاره و برگ سید و برگ گلآب و کشنده نیز سوده بر میانی و صمد غنی نهاده و کا
و وقت طلسم تیریزه ای چار توله و آب چند و یا نیل و یا آنا و یا لیده کینجین سوده و توله داخل کرده و بنفشه یا بگلآب کیند و سرکه داب کشنده نیز سوده
عرق بید شکر هر واحد یک توله صمد سفید هست ماشه کا خوریک ماشه آینه کجاری و نهاده و ادوا که در قول ایالات گذشت هر واحد نیم دست که بگلآب

نور

شب نوبتانه چو کشته داخل کرده بپند و بوب و شربت غلاب در یک نیزه زمین صحن محمول است و دیگر آتش سخی خون که در طبع او اضعاف یافته دوی
مسکون است سبب حاجت بمل آنکه و هر چه که درین صناع بعد از سوال طبقات امتیاز کیمین اقدار اندک آتیرین صغریا از اندام مایه صغریا و کوس
گرد است و آن نایه طبقات و مسکون است صغریا در طبع صغریا و دیگر آتش سخی خون که در طبع او اضعاف یافته دوی
تکم که کاشی کل سرخ بنیادی بر او رسیده و غلاب بخت عدد پستان نه عدد و آب نیا نیا و با چو ساینده گفته است و همچنین چو باره و داخل کرده و صافی شود
و نوبتانه رسیده و در شش برای اسهال شیر شست و از دوی هم شیر شست و شش را به نیت تولد و در فن با دایم یک نیم درم و در دوی هم نیا و دهنده که می برگ رسا و در دوی
با چو باره دوی با فرزند که می لکجات و آلوده و در شش دوی هم صغریا و عدم عدل اضافت یکسکه و آب نیا نیا و همچنین طبع بطریق و اگر که در غلاب پستان شیر شست و
قرص دوی نوبتانه و با شش و از دوی هم شیر شست و شش را به نیت تولد و در فن با دایم یک نیم درم و در دوی هم نیا و دهنده که می برگ رسا و در دوی
بست و از دوی هم شیر شست و شش را به نیت تولد و در فن با دایم یک نیم درم و در دوی هم نیا و دهنده که می برگ رسا و در دوی
نایه و صافی کرده و در پند و بوب و شربت غلاب در یک نیزه زمین صحن محمول است و دیگر آتش سخی خون که در طبع او اضعاف یافته دوی
مسکون است سبب حاجت بمل آنکه و هر چه که درین صناع بعد از سوال طبقات امتیاز کیمین اقدار اندک آتیرین صغریا از اندام مایه صغریا و کوس
گرد است و آن نایه طبقات و مسکون است صغریا در طبع صغریا و دیگر آتش سخی خون که در طبع او اضعاف یافته دوی
تکم که کاشی کل سرخ بنیادی بر او رسیده و غلاب بخت عدد پستان نه عدد و آب نیا نیا و با چو ساینده گفته است و همچنین چو باره و داخل کرده و صافی شود
و نوبتانه رسیده و در شش برای اسهال شیر شست و از دوی هم شیر شست و شش را به نیت تولد و در فن با دایم یک نیم درم و در دوی هم نیا و دهنده که می برگ رسا و در دوی
با چو باره دوی با فرزند که می لکجات و آلوده و در شش دوی هم صغریا و عدم عدل اضافت یکسکه و آب نیا نیا و همچنین طبع بطریق و اگر که در غلاب پستان شیر شست و
قرص دوی نوبتانه و با شش و از دوی هم شیر شست و شش را به نیت تولد و در فن با دایم یک نیم درم و در دوی هم نیا و دهنده که می برگ رسا و در دوی
بست و از دوی هم شیر شست و شش را به نیت تولد و در فن با دایم یک نیم درم و در دوی هم نیا و دهنده که می برگ رسا و در دوی

مقدار آن کند و از آن متعین شود و چون خلوات و مرزقات استعمال نمایند نیز می که در آن تیره باشد و تریب شده بود و اگر در آن اندک روع و تریب باشد
 بمل تیره مثل آب انار و مصارفات با دقا بطن از نو که و اوراق و اصول و اجاب نیز قطره با مسکه و آب عسی الراجی امین عباس گوید که به کوبیده
 صندل از نو که دوی باشد و قوت قوی دهن نهایی شباب با جوی بود و در فصد صندل باشد فصد سرد و فانیند و مقدار حاجت خون بریزند و اگر کاهت
 کند فصد صندل کشاید بر ساقین یک وجب بلند از کعب حاجت نمایند و اگر مرض طفل باشد حاجت بگردان او نمایند و اگر مدت او طول کند و در روز
 مقدم سر باشد بر نوخیز سراجت کند فصد گدازه فرسوزد و اگر در روز و سه روز و گدازه فرسوزد و اگر در روز و سه روز و گدازه فرسوزد و اگر در روز و سه روز
 و ست کرده باشد که او در آن ایستاده بودی چند و شمع مرض بنویسد که در صندل از نو که و فصولات و حوالات که در علاج صندل حار سازد و اگر کوبیده
 استعمال نمایند و فصد از نو که در سراجت آب انار یا آب غوره سازند و از نو که او و فصولات و حوالات که در علاج صندل حار سازد و اگر کوبیده
 است بنا بر بدن او در حار قریب و دماغ سفا و مزاج اعصابی میسوزد و دماغ فاضل این صندل شنبلیله در اعصاب دماغ و امتزاج شربت منابر
 تدریجاً و تساع فصد حادث میشود و گاهی از فصد سرد و ساقین این سراجت با در امتزاج از این صندل شنبلیله در اعصاب دماغ و امتزاج شربت منابر
 امتزاج و سراجت این با در امتزاج از این صندل شنبلیله در اعصاب دماغ و امتزاج شربت منابر
 و صندل و سراجت این با در امتزاج از این صندل شنبلیله در اعصاب دماغ و امتزاج شربت منابر
 منتفع متعین معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی او و فاضل و نقل فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 مع قلت قفا و است علامت این است و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 و کی در او دلی و مقدار از او فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 هر واحد سرد و شارب و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 صاف کنند و در یک شربت آن سراجت و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 و کشیدند و در یک شربت آن سراجت و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 قوت فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 کم شد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 نیست که بر سر بدن نشیند موی خنجر یا به سراجت و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 آب برگ بسوزد آب بنفشه آب مید و حش و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 اندک سرد کرد و پارچه بدان آلوده بپزند و در آن سراجت و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 تیره باشد درین آب آلوده و در آن سراجت و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 و آنچه باقی ماند باقی عصاره باشد و در آن سراجت و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 کنند و در فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 و عصاره بر ساقین نشیند و در آن سراجت و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 این شکم مثل گردو اگر تریب فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 بزرگ و در حش و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد
 در حش و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد و فاضل و حواس و اشتیاق اشتیاق دایمی دارد

در مریضی از جنس سمن

طایفه اسرب بایک نهاد و بر بنده تا کرک شریان مع گردد و تصادف بخاری می سرگرد و غذایان صاف منسول با بقول بار و در طب و هند و بر استمال
 موزرات اقتصاد و زرد زرد چون صمدی ساکن شود می سفید شد عیال بایض بسر که زرد و بنفشه بسر که چادر و مرغ منسول آب غوره یا بسر که و شیرین خاثر و از نده
 ابن الیاس گوید که علاج این نزدیک بجلج صمدی دومی است جز آنکه در عیال باین عمل با ششای با در طب بیشتر در کف قصد واسهال طبیعت بطبیعی با
 یا در این عمل طبیعت با با انکه که شل و کوشاب و در چندی و پستان و دلایل زرد و کالی نمایند و یا سنگین باد و شربت و در هند و شربت بنفشه و شربت بنفشه
 و در طب و فاک بار و غیره بنفشه یا در کاردی سر و در طب الصوت باشد و غذا را از شیر کرب باشد و لا افروخته باشد و مقش با قنار و مغز بادام دهند و اگر در کاردی
 آواز ناشد آب انارین منسور شکم آنها و شکم سفید و در چوبین کپین کنند و غذا را زرد و آبی یا با نمرندی یا انار و انار از شکم بغزادام و شکم کشش سازند و اگر صمدی
 شدت نماید و اگر شکم گردد و در وقت حدوث سرام جاب باشد پس واسهال طبیعت با با انکه که و قناری نرم با نکه کند و با ان سرده شل روغن بید و کدو شیر
 زمان مویط نمایند و جزا که و در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه نماید یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و بر کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر
 ضا کوفه بنفشه یا در کاردی ازین حاضر باشد آب سر و بر سر زرد و کالی کدو می سر و در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر
 سوزنی و کگلکاب و سر کوفه بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 باشد شکم کافور در ان افروخته و در سر حارمات غلیظه و دوی و طینین باشد میرات قوی در ان و در ان روغن با بونه و سر که بخار بر بنده و طینین طبیعت بنفشه یا
 کدو در ان شاش ملطه شل با بونه و طینین و واندان بود یا کدو و طباب اصل السوس مقشر کوفه سر و در و بنفشه شکم سر و در با کسر سفید و در بنفشه
 هر واحد در دم بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 اضطراب و زردی چشم باشد آب انار بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 و هند و در ساکن بار و انشانند و بر کاش سر و در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 و آنچه هیچ صمدی حارست قیام در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 و در قوی و بنفشه یا ششای گرم شل کنند و شکم و فایده و انار و و صبر و بای بدوی الراجعه شل بوی مراد و در طب و کدو و در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی
 زعفران است و آنچه ضرر دماغ بنما صفت است کرس و در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 منبر و در صفت دوائی که اسهال صفرا برقی نماید بیکر بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 آب صاف که در دست در شکم بر زرد یا بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 که اسهال صفرا به ولت کند و دفع بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 مقشر کوفه سر و در کاردی بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 کدو بنفشه صفت می که اسهال صفرا و در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 تر و سفید صمدی صمدی بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 شربت است صمدی بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 خاثر بنفشه صمدی بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 و شربت اجاص بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 کدو بنفشه یا در عیال و عیال شکم بر کوا و هو و خانی کوفه بنفشه یا بسر که و آب سر و بر سر خاثر کنند و اگر و در کاردی
 ساینده آب کاه و ملا کدو یا تخم کاه و آب آن ساینده بر سر ملا نمایند و خوردن کاه و آب ساینده صفت حب که برای سفر تر یا زرد بیکر بنفشه یا در عیال و عیال شکم

او قیدی نوشته و بعد اجابت نامه دوم حب الرضا و بابت هم که در آن شکر مل کرده باشند بخیر و اگر نه و این سلمات ساکن نشود ایاجات کبار
مثل ایاجات عالیوس و ایاجات نوفا و اینها را میزند و اما مسائل و توکات و سایرین در هر هفته یکبار کنند و الا گوش در جذب و او ایوس و اسفل بخیر
نماید و بعد و غرض که بخیر عملی و بابت گرم بایر یک کنند و بعد از آن بکسب عین عملی و علول در آن ایاجات قیفر و او ایوس و ایاجات قیفر و غرض که در بابت ایاجات
و لغو و یا بمل آید و این غرض و مستی و دماغ از قنول ملینه لرب است ایاجات قیفر و وج و خول و دمنج و عاقر قرحا و زکریا و دودینه و دست و کف
و رنج که بر کوفه و اما اصل بکسب عین عملی بایر مل کرده غرض و نماید و اگر خواهند یک یا دو یا سه و او این مل آید و اگر خواهند بهر وجه که بخواهند
اقتباس گوید که جهت حصول نتایج مطبوع اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس نتایج پهاش و زنده دهند و بعد نتایج تنقیه دماغ بکسب شیدا یا اسطوخودوس یا
قرنیا یا بنفشه سلطان یا خاندان ساری کی و دو تو زرب بنفشه نه باشد زکریا یا هر یک یک نیم تو زرب خانی هفت باشد خنثا یا بنفشه
و بنفشه هر یک هفت روز گذشت مسل چهار تو زرب و این ادام هفت باشد و بنفشه نکند و دو یا سه تو آید بخیر و دهند و وقت شام آن بنفشه قیفر
عرق بادین تیر کرده با شورای مرغ نموده و صبح این دو آید و با اسطوخودوس سه باشد سودا و جارش معشکی یک و دو شربت و دوق نمو یک عدد و بعد بهر مطبوع
اصل السوس گا و زبان بک کر نس پر سیا و شان هر یک هفت باشد و این دو چهار باشد با دیان نه باشد شربت بندری حا چار تو له داخل کرد و نیم کوپه هفت
باشد یا بنفشه بخیر و دهن خط سه بار مسل و او بعد حصول نتیجه نام جهت تعدیل مزاج و اخراج باقی مواد و تقویت دماغ و عمو مادات و غائر و اطریا
و دیگر تیر که از ریزد و بقل شاد و از آن تو آید یا بنفشه یا بنفشه و تا یک هفت باشد و دست کردن در تعدیل و تقویت دماغ و اخراج مواد
و اگر اسرود و اسطوخودوس غم غلی اصل السوس هر یک چهار باشد جو شایند و نبات و دو تو له داخل کرد و دهن و مولات غنا صمدی نویسد که برای نتایج مطبوع
ما و برگ گا و زبان اصل السوس هر یک ادم یک و دم پستان مو زشتی هر یک ادم یک و او تیرا بنفشه نام یک و دم نیم غلی هر دم با دیان یک و دم جو شایند
صاف نموده شربت اصول و او تیر هر یک صبح و شام و دو حصه خود و پند ما سه روز بعد از آن پر سیا و شان سه روز با دیان یک و دم با دیان معشکی هر یک
یک و دم جو شایند و صاف نموده بنفشه یک ادم یک بنفشه یک و دو حصه خود و پند ما سه روز بعد از آن پر سیا و شان سه روز با دیان یک و دم با دیان معشکی هر یک
بنفشه بنفشه و ایاجات قیفر و اسطوخودوس بنفشه یک و بعد از آن با دیگر سو با انضاج و لطیف گردیده اگر ایاجات شود با انضاج باقی ادا و اقل نماید
اگر با استمال غرض و مادات اگر حاجت شود این نوع استمال و در نه ضعف غرض که بعد بنفشه درین نوع سودمندست و زنجوش صمدی هر یک ادم
ما و تو یک و دم جو شایند و در دم جو شایند صاف نموده بنفشه بنفشه و او قیدی مل کرده غرض و کشته و مسر و بان حار چون روغن با بونه و خیری و دیگر
و غلوط یا یک در آن با بونه و اکلیل و ملک و چیزی بنفشه جو شایند و با شند درین وقت سودمندست و صفا و این اجزا به صمدین گندازد صمدی و در آن بنفشه
هر یک ادم یک و دم غرقون نیم ادم ایون بیج و دم اندر تو یک شغال صمغ عربی نیم شغال با شراب ساینده و صفا و فرمایند بنفشه ساطین و بنفشه با شت
نوشته که خوردن با بونه و طلای آن بریشانی مجرب است و یکا ندان روغن آن در گوش و بینی و اکلیاب و بنجران آن نیز نافه است و بنفشه بنفشه اگر موس
سودمند انسان سه روز صمدی نیم ادم کند یک و دم در آب و قنول ساینده و بهر چه و بنفشه طمانینه و کنگ هر یک و بنفشه نیم شغال ساینده و بر شونا
کشته با روغن و او طمانینه و با شوق کنند و ایضا با روغن و بهر گاه با خاندان صفا و کشته و خود بنفشه با شونا و کنگا و زنجوش صمدی و غ
بعد از هر مسای و در آب شسته بهر چه بنفشه یا یک ساینده و بریشانی و بنفشه و صفا و کشته و خود بنفشه با شونا و کنگا و زنجوش صمدی و غ
که گوش از آن بر شود و بعد بنفشه در گوش نموده بنفشه بنفشه اگر در ده چار بنفشه یا صفا و صفا و بنفشه یا شونا و کنگا و زنجوش صمدی و غ
فرس ناکل گردد و کذا تعلیق صمدی هر دو و او صمدی و اگر صمغ عربی و دو جز و عرقان ایون مرکی خون سیا و شان هر یک ادم یک و دم جو شایند
بنفشه بنفشه یا بنفشه یک ادم یک و در آن سودا و کنگا و زنجوش صمدی و غ

در یک سانج و قشر فلز و چو کوفه بر سر نعل کشند و غذا کرم حلال و جدی و اکیان معمولی با مفید باج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ مانع صدمه شود
 است اگر آن بستر باشد لیل کبابی و هندی هر واحد بیست درم لیلی آنکه هر واحد چهار درم سرشقی سی درم کا و زبان و اسطوخودوس و فلفل و لون فلفل
 و شش خشک هر واحد درم انقیون پنج درم بسفنج کوفه تری کوفه هر واحد درم غار لئون و درم صطک و سافج هندی هر واحد یک نیم
 تخم کرفس و انیسون هر واحد درم اصل السوس نقشه چهار درم هر واحد چهار رطل آب بخوشا شند یک رطل باز آید صاف کرده بران این دوز
 برای تقویت اندام تری سفید یک درم ایاج فلفل و غار لئون هر واحد چهار درم تخم فلفل چهار درم فلفل هر واحد دو درم گلاب بر مطبوخ غذا نشسته
 و اگر نواهند که برای تقویت حب ساخته بل مطبوخ بخورند بعد مطبوخ نباشد مانع بود و حب جانی و ایالاتی میوند که تدریجاً سودا بلطوبخ
 انقیون و جگر که در علاج مایه لیلی باید یک درم و ده تدریج از آن نوع باید ساخت و این حب سخت مانع بود و پوست لیلی زرد چهار درم انقیون نیم درم
 غار لئون دو درم گلاب یک رطل و بسفنج و غار لونی منقول و غریب سیاه هر یک و انکی بدست بر معمول حب سازند و این حب یک شربت است و این نوع
 صبر از آن مانع است و نشسته و دهانست که در علاج صدمات غری در قول ابوسل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست پنج بادیان اصل السوس هر یک
 و ده درم منیل و قصب الزریه هر یک سه درم است و تخم فلفل مطبوخ و وزن صبر درم این الیاس و تخم دیگیو نیک اسهال سودا با اسطوخودوس
 و غرغان که در قول سبکی گذشت و ایاریات و حب نماند بعد از آن تبدیل مزاج و تفریق راس با و این حاره رطبه نیم گرم مثل و رغن زکرم و رغن فلفل
 شیرین کنند و باید که هر روز در گلاب از او پنجوبه و درم اصل السوس شش کوفه سه درم کا و زبان و درم و شکر را کنند و درم نباشند و بهر دوز خود پیشه
 قلم غذا سازند و بعد مطبوخ میسوزد و حب ایاج و تدریجاً حب صبر با مطبوخ صبر با مطبوخ انقیون نماند و یا این حب انقیون بداند که اسهال
 سودا و تفریق سر سازند و سودای بی فاکه کشند انقیون و درم غار لئون تری نقشه و رغن و اودام چرب کرده اسطوخودوس بسفنج هر واحد یک درم کوفه
 بنجته بوق با و این حب بسته دارند و این یک شربت است و کس که صدمات حادث از سودا و اسهال بود و جانیوس گوید که در صدمات و درم
 سودای خرو و منصف بر سر می نام و اختیار رغن و اگر تری بر سر می نام و صحت میشود و ایضا گفته که در علاج صدمات سودای استمال حب و سهامات
 قوی تر کار نماند زیرا که سودا خلط غلیظ است بهر وقت بر نمی آید و دیداری طویل و خواب صدمات از آن غذا نماند و در حاضره مثل مصلیه و دو و حب باج
 و سبکاج و الی و دلاشته و مانند آن اعتبار نماند معید گوید که تفریق غلط سودای بلطیج انقیون کشند اگر خلط در تمام بدن تنفس باشد و بی اگر فلفل و
 محتسب بود و اگر داده در شترمن باشد تفریق راس به غرض نماند و ایاج و یا سبکجین منصفی و از پوست پنج کربل سه شسته و آب گرم حل کرده و
 سودا بهر مصلحت یا بهر طایفه ای آب مزج خوش کنند و اگر سنگ آزار حرارت ظاهر شود و رغن نباشد و شیر و شکر و رغن نیم که و چند روز سودا نماند
 در رغن حسن بار و رغن زعفران بر سر سازند و انکی پنج سوس آماجی و شربت جو شایند با شکر بر سر سازند و غذای باطن مثل خواب و در مزاج چونه و گوشت
 حلال سمون بپزند و گز و بلبلان سازند و شرب رقیق نوشاند و انکی حلای شکری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر سر سازند و از آن غذا نشسته و اعراض

و از نعل مقام در جای گرم غذا نماند

علاج صدمات بر کمال

در یک سانج و قشر فلز و چو کوفه بر سر نعل کشند و غذا کرم حلال و جدی و اکیان معمولی با مفید باج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ مانع صدمه شود
 است اگر آن بستر باشد لیل کبابی و هندی هر واحد بیست درم لیلی آنکه هر واحد چهار درم سرشقی سی درم کا و زبان و اسطوخودوس و فلفل و لون فلفل
 و شش خشک هر واحد درم انقیون پنج درم بسفنج کوفه تری کوفه هر واحد درم غار لئون و درم صطک و سافج هندی هر واحد یک نیم
 تخم کرفس و انیسون هر واحد درم اصل السوس نقشه چهار درم هر واحد چهار رطل آب بخوشا شند یک رطل باز آید صاف کرده بران این دوز
 برای تقویت اندام تری سفید یک درم ایاج فلفل و غار لئون هر واحد چهار درم تخم فلفل چهار درم فلفل هر واحد دو درم گلاب بر مطبوخ غذا نشسته
 و اگر نواهند که برای تقویت حب ساخته بل مطبوخ بخورند بعد مطبوخ نباشد مانع بود و حب جانی و ایالاتی میوند که تدریجاً سودا بلطوبخ
 انقیون و جگر که در علاج مایه لیلی باید یک درم و ده تدریج از آن نوع باید ساخت و این حب سخت مانع بود و پوست لیلی زرد چهار درم انقیون نیم درم
 غار لئون دو درم گلاب یک رطل و بسفنج و غار لونی منقول و غریب سیاه هر یک و انکی بدست بر معمول حب سازند و این حب یک شربت است و این نوع
 صبر از آن مانع است و نشسته و دهانست که در علاج صدمات غری در قول ابوسل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست پنج بادیان اصل السوس هر یک
 و ده درم منیل و قصب الزریه هر یک سه درم است و تخم فلفل مطبوخ و وزن صبر درم این الیاس و تخم دیگیو نیک اسهال سودا با اسطوخودوس
 و غرغان که در قول سبکی گذشت و ایاریات و حب نماند بعد از آن تبدیل مزاج و تفریق راس با و این حاره رطبه نیم گرم مثل و رغن زکرم و رغن فلفل
 شیرین کنند و باید که هر روز در گلاب از او پنجوبه و درم اصل السوس شش کوفه سه درم کا و زبان و درم و شکر را کنند و درم نباشند و بهر دوز خود پیشه
 قلم غذا سازند و بعد مطبوخ میسوزد و حب ایاج و تدریجاً حب صبر با مطبوخ صبر با مطبوخ انقیون نماند و یا این حب انقیون بداند که اسهال
 سودا و تفریق سر سازند و سودای بی فاکه کشند انقیون و درم غار لئون تری نقشه و رغن و اودام چرب کرده اسطوخودوس بسفنج هر واحد یک درم کوفه
 بنجته بوق با و این حب بسته دارند و این یک شربت است و کس که صدمات حادث از سودا و اسهال بود و جانیوس گوید که در صدمات و درم
 سودای خرو و منصف بر سر می نام و اختیار رغن و اگر تری بر سر می نام و صحت میشود و ایضا گفته که در علاج صدمات سودای استمال حب و سهامات
 قوی تر کار نماند زیرا که سودا خلط غلیظ است بهر وقت بر نمی آید و دیداری طویل و خواب صدمات از آن غذا نماند و در حاضره مثل مصلیه و دو و حب باج
 و سبکاج و الی و دلاشته و مانند آن اعتبار نماند معید گوید که تفریق غلط سودای بلطیج انقیون کشند اگر خلط در تمام بدن تنفس باشد و بی اگر فلفل و
 محتسب بود و اگر داده در شترمن باشد تفریق راس به غرض نماند و ایاج و یا سبکجین منصفی و از پوست پنج کربل سه شسته و آب گرم حل کرده و
 سودا بهر مصلحت یا بهر طایفه ای آب مزج خوش کنند و اگر سنگ آزار حرارت ظاهر شود و رغن نباشد و شیر و شکر و رغن نیم که و چند روز سودا نماند
 در رغن حسن بار و رغن زعفران بر سر سازند و انکی پنج سوس آماجی و شربت جو شایند با شکر بر سر سازند و غذای باطن مثل خواب و در مزاج چونه و گوشت
 حلال سمون بپزند و گز و بلبلان سازند و شرب رقیق نوشاند و انکی حلای شکری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر سر سازند و از آن غذا نشسته و اعراض

اعراض و گونا گشتن آنها در آب گرم و شستن قدیمین و سابقین قب کرم و الا یک در آن بسین شستنش موافق با سوس که هم بنه باشد و ایندین قدیمین و یک بن
روغن بادام تلخ و گوش و بینی و مناد و نودین و بناد و اث ملله را در روغن بنفشه و نیلوفر و خطمی سفید و مسندل سفید با کوب و سرکه و روغن گل سرشته باقیست
با بله آنچه در علاج امراض و داخلی بخاری مذکور شد مصلح و در آنرا بنفشه خلط غالب و قدیدل اقل و تقویت سر بخارات و قبول نکند و جوش طباشیر و نیلوفر و سرخه
سمنون کشمشه و آله و طباشیر و سرشته و زکری و بر برای صمد بخاری سفیدست و اگر قویا بخورد و در کوب و استمبا و در قدیمینش در علاج صمد شک خوار و
شیخ میرزا که اگر کرب صمد صمد بخارات انا صمدای بدن باشد قبل و در صمد فواکه خورد و اگر حاضر باشد آب سرد نوشند و اگر چه بر نمای و در آنرا کوبیده
سیست کشمشه و سرخه و صمد و بخارات است گیاهانی میسود که از صدمات صمد و حادث از بخارات متعنه کنی کردن است و بهترین آب نیکم بر سر
و دستها و پاها و دالین پاها و نوشیدن آب اندیز خوش و غوره و کشمشه و پیشین سرخی و تیج و قویق و اس بر روغن گل و خواب کردن و شیدن بنفشه و سرخه و
قندیه و کچر و زعفران آب غوره و کلبک ماهی تخمری و از فواکه مر و دوی و اما در آنرا و باقی علاجش در علاج صمد و است و شیل این سر سر سر صمد و صمدای صمد
سالمی و خونت و اما طمانند که گس است اما طمانند و فواکه را که باشد بنفشه آن و قبل خراج نمایند

و تلبیه نیز بگوید که هفت ماه که در آن برگ که بود کشیده بر آغوده باشد بآن حیده توری دهند و پوست ترنج سر داشته در شربت نیلوفر و تخم اش سحر یک
 نه باشد آینه لیسایدنک در حق این دندان بویات ملوئیات من و کنا بلاشیر و داشلوپست ششش چهار سید در بای ترنج یک توله آینه سخته خود را با یک
 گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بجا مات تسکین نیاید و بادی ملات ملوئیات و بود و زانو دل سبب حرکت کند به آنکه آن اکثرت من ملج و یا از
 ضعف دماغ است و فرق نیاید و بطریق تشعیر اقسام امراض را می گذشت

علاج صداع میسی

که اگر اخذ نیکو نیکو سبب سوزناج یا بس معدن یا بفتحات خارجی است تحلیل و اوراق مانند بادی گرم و سوس و یا استعمال شاد بادی جاریار سیدن
 بمرات طبیعی مثل در وزن شش و یا فارسیه یکدیگر و یا خردیه که شمع نماید از نفوذ قند و در سردان سبب جفاف عارض اعصابی بآن گردد و یا بزرگ
 آتایدن آب مطلقا و بآن سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و استعمال بفتحات از داخل تحلیل آن یا با استفراغ آن یا بقوت بفتحات آن یا تناول تصفیه
 باس و یا قلیل الرطوبه و یا عبادت اعصابی که جفاف و تبس بهمرساند و یا شاکت آنها و حرکات نفسانی و بدین منوط همه بفتحات اند بطریق استفراغ تحلیل
 و همچنین جامع و دار و در ظرف مثل حیض و نفاس و بواسیر و یا زحمت قویه و از استفراغات یعنی استفراغ و یا حیل اعضای راس است و یا شاکت
 آن راس مثل استفراغات کلیه از هیچ بدن و استفراغات نیز از اعضای بدن و چون حشو و دیگر بفتحات آنها استفراغات و یا حیل اعضای راس است مانند کرم نذر
 و رعاف و احواف و تحلیبات کتبه بسوطات و معلولات و عوارض و غیره و یا از آنرا با سبب پوست القطاع و مواد طب است و بهر چند بهتلف و یا
 مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه یا بیدار خواه یا منظر البیب بهر ترییدن طعام قای و این نوع صلح میشود و آن را بعد از وضع مثل این
 و نفاس بسیار بهر سید با یکله اثره و طبع مثل بلب آب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق میایدید شک یا عرق میایدید شک یا عرق میایدید شک یا عرق میایدید شک یا عرق میایدید شک
 یا ششاش یا شیره تخم خرفه یا بیدار این یا شتر تخم تر و یا شتر تخم کدو یا العای اسپغولی دهند و یا شانه تدریب یا کدو و گاه کنند اگر مزاج قلی بمرات شاد
 باشد بکسب آن سماج فواید پس در دوازده شیوه خرفه یا بکعبین و مانی و شربت بفتحات شربت انارین جو شانه دما و یا شکر که در آن تخم ششاش سفید و
 یا شیره آن داخل کرده باشد و استفراغ و کاه بود و خرد و در شربت و کدو و خیار و هند و زردی سفید تر شربت مس سفیدی آن با ملاب مخلوط کرده و بلبل آنه و در
 ما را الحکم طب و آب سبب قای کدو یا بیدار و زرد و شور یا برگ کاه بود و قند یا کشیده نیز با یک و کدو و خیار داخل کنند و اوان بار و در طبش در وزن کدو و شربت
 و نیلوفر و میسی که گوش بکشد و سرد و قند و ناف و قند و جان چرب نمایند و طولی بر وزن نیمه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع آب بیدار و شاکت و
 و آب برگ بیدار با یک و بدون آن سازند و در آده کدو و خیار بر سر گذارند و در بار و مزاج شراب کنند و یا در می و شند و ما را الحکم خورج ساخته استعمال کنند و بر
 زردی جیسه اقتصار و زرد در وزن نیمه و قند و شربت آینه کاه بریزند و از حرکات نافه در وزن صداع تحلیل کشیده یا سخته نمولی و غیره ششاش و شرف
 و صما و لبیب و حلوا و بجران راحت و در وزن خند و کب است و صما و کدو در سرسام سودادی و یا هائید نیز سفید بود و در وزن شربت زردی بر سر سید تراشیدن
 سوس و سوط آن در تریب اسرج است و شراب مخموج آب بسیار حیدر نوشته اند و یا آب ببول رطب مثل کاه و خرد و در آب حنب الشکب کدو و میانی
 قنطاریک افیون و پوست بخت الفلح آینه بر شطآنه و یا کباب یک کدو و در آده اگر کاه و خرد و پوست ششاش و تخم او گل بفتحه گل نیلوفر و کدو
 شام سفره نداب جو شانه چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بفتحه نیلوفر و باری سوس گندم هر یک ششاش کشیده شک گل سوسن هر واحد یک کف بخت
 یا قنطاریک هر یک دو کف برگی العالم نمیزاری هر کدام یک سته و یا قنطاریک سر سته نیز قنطاریک و بلب آب ببول رطب و یا در آن کاه و ششاش استعمال کنند
 تاغ بود و سکون در مکان بارند و یک آب و قنطاریک و استام آب شیرین و قند و باری میایدید و کدو و یا شکر که در آن کاه و ششاش استعمال کنند
 و هر اجتناب نمایند و یا چرخه و ملج امراض و یا قنطاریک و کدو و شکر و قند و ششاش و قنطاریک و کدو و شکر و قند و ششاش و قنطاریک و کدو و شکر و قند و ششاش
 و کدو و شکر و قند و ششاش و قنطاریک و کدو و شکر و قند و ششاش و قنطاریک و کدو و شکر و قند و ششاش و قنطاریک و کدو و شکر و قند و ششاش و قنطاریک و کدو و شکر و قند و ششاش

و مانند آن سفید و غلیظ و دیر گرم و تیز و باریک چنانچه که موجب زیادتى بیش گشته محدث خشى در مگر منافات نگردد و اگر کسب اشکای بدن از انظار ظاهر
و ثوران بخروند و بیشه و آرنجهای آن طرف و دفع بحركت جماع باشد وجود علامات استسكا و غلبه اخلاط و ادساك بوی بد از بدن عند حركت جماع و نقل در سردی آن
ولات کند پس تنبیه بدن از اخلاط غالب بقصد و سهل برود و نایند اگر واجب بود و واجب حال مرضی یکی از این هر دو تنبیه قبل از بدین بود که در اقسام صمدی
مادی مفصل گذشت بعد بر تقویت و دفع و عدم قبولی بخار و جویب صغیر بخورند و در غنمای مقوی نقل در وزن گل در وزن آس و مسکه و گلاب بر سر مانند و آب که در
گل سرخ در مگر مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن خوشایند باشد بر سر زنند با فدیة سرخ الخمر حیله گویس غذا سازند و قدسی به و پاشای بخورند و جماع ترک
کنند و بعد از آن بعد از غنای غذا بخورند و اگر در خلط و غلظت و قسا و اخلاط زیاد می کنند و در اسهال خلط در ریه و کثیره تنبیه نماید و اگر فصل گردان
لغوی در سن شباب بود آب سرد و فصل کند و در وزن گل چنین را چوب نایند و تنبیه و اگر کسب ضعف اعصاب و قالم و دفع از تنبیه آن باشد و این شایع و ضعیف
مزاجان را که شمر عرض شود و در سن و ضعف حرکات و انقباض و دفع و انقباض آن میسوی قدام یا خلف جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب
و دفع با شش در غنمای مناسب بر سر مثل در وزن گل و یاسمین برابر و طبوب و غیره و آرام و قلعج بلای مطربه و فنه های اندیه کنند و قوی عمل کرد و آن قدر
موسمی که گدازند باشد چند روز استراحت بنوشند و همچنین شربت عمل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و چندید سر در وزن قسط آیمت یا در وزن نرگس
بر سر مانند گوشت حلوان بمصلح خوش شود و دیگر فدیة طبیع بخورند و بعد کباب که در ریه در وزن بریان نایند یا بوی آن بشام ادب برسد و تناول کباب
بماند کند غیر یسید و یا با چلو و سفید است و در دفع طبیع مانند مشک و عنبر و عود و هندى در یاسمین و گلهاى خوشبو و عطریات و دمنجان فواک طبیع را که
بهیوند و فله که آنها کنند و سود و عطر قسط شیرین مشک صندل سفید و قدسی که فرا استعمال نایند و در وزن بر یاسمین و دمنجان و شنیدن شکایات و قصد ادب
اشیای مرغوبه بخورند و با چلو استعمال بهر چه باعث استسكا و طبع و قوی نفس اگر در دفع است و از هر چه سنگر و ناخوش از آن باشد اجتناب نماید و یسعی
که فصل کافین قویب باه را باید که صاحبی کنند و تقویت سر برین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعد در وزن گل و اندک مسکه بماند و غذا
کثیره التفهیه سرخ الاغنام صمدی الکلیف سازند و در ناخامی بکنن آن فله به و سب داخل کنند و سویق نان خشک کرده و در وزن بعد فصل و با چلو و در وزن
با دام بنوشند و خوشبو و اقاقی مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک مسکه و عود و در وزن با دام پیچیده و اینها در ریه قویق آتش و اقاقی مت طبری گوید که اگر فصل
عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع با کمال منع کنند و در دفع طبیع بهیادند و آب نیلوفر و فنه و آب یسج بر یاسمین اگر گدای از قوا تین سه که آن سن
و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادات مست دفع نباشد این آبها جمع کنند و یکا فور و مشک و جیسرین یا بنوشند و یکا فور و مشک بر سر زنند و مانند و اگر نوبی
از قوا تین مذکور از این دفع باشد بر اندک چیز که از آن ممکن باشد اقتصاد نمایند و با فدیة که بدن را غذای بیشتر بهیادند و شل بر سرش و کوم عمان مضروب بشیر زنند
و چون در وزن فیه که در شکم آن مشابهش خوشبو بر کرده پیش روی مرصع شش کرده باشد تا آن جودید و از تخوم و کوم آن بخورند و فید صان محمود و ملائم
مزاج نباشند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و از اینها سازند و آنچه که کرده باشد نشنوند و در مواضع اغانی اندیه و در دفع طبیع حاضر شوند اگر ممکن بود و الا
از اشیای مذکور هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سب و ترنج پوشید و سماق مرغوب و مساحت کسی که بان مائل باشد اختیار کنند و اگر صمدی از
بنارات اخلاط بدلی باشد صاحبی آن بجماع صمدی حار مادی برابر است غیر که درین مایه ترک جماع کنند تا که بدن از اخلاط لغای تمام باید و صمدی
بالکلیه زائل شود و اینها در صاحبی این خدمت کنند مگر تا که ضرورت داعی آن باشد

علاج صمدی خمارى

در مزاج حار اول به تنبیه معده بسنجین و آب گرم و کسین و قاشق جوئی کنند بعد شربت انار و شربت بهی و کسجین کباب و آب سرد بنوشند و یا بنوشند
و گلاب بگریم که برائی کرده افشود و فاسه یا لیموی کاغذی و یا شربت خمر و در حق بید مشک و آب یسج یا بشوره بر ورده و دهند و یا شربت و در مازین
و منترخم که و هر یک نهانه در حق بید مشک و در مشک هر یک پنج قطره بر آورده شربت ترنج چهار قطره آب یسج ده قطره داخل کرده بنوشند و یا حار بر سر

بشرط است بر وقت شود اگر حرارت مغز باشد شربت تخم ماش و برگ که بود و خورشید و کل کل یا پنجه صلیق باقی و شکم جو و هر چه بود که گوشت و ساد و باقی که بود
 سانه و اگر اینست طبع باشد که در معده و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 شربت بخورد با این شربت بخورد و بریان سده باشد و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 بخورد و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 یکبار وقت خواب مشکلی که شلال با در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 این نیز صلیب صفت سده بود و با وجود علاج او است که اگر شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 و خورد و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 و کند و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در

علاج صمدی شریک کبدی

در مری و احوائی و طبعی که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 سرور نهاده باشد و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 با صمد صمد او خاصه این قسم نافع است و آنچه در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 باشد شربت و تخم ماش و برگ که بود و خورشید و کل کل یا پنجه صلیق باقی و شکم جو و هر چه بود که گوشت و ساد و باقی که بود
 شربت بخورد با این شربت بخورد و بریان سده باشد و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 بخورد و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 یکبار وقت خواب مشکلی که شلال با در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 این نیز صلیب صفت سده بود و با وجود علاج او است که اگر شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 و خورد و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 و کند و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در
 و در وقت که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در

علاج صمدی شریک

در مری و احوائی و طبعی که در شکم و کثرت عبا یا بیست پنج شش بار صلیق و صلیق شود طبعی که از این شربت و واحد یک باشد سوده و اگر طبعی که در

از من که فتنه راحت و در فتنه خود صورت شود بعد فتنه مرد و بر آرد خون بعد پا و سیر این دو امور میسر است یا نه دانسته و اسطوخودوس
هر یک شش باشد بنابر اصل السوس هر یک چهار باشد شب و آب گرم بکر و جمیع الیه صاف شود و شیره بکر که دوش باشد شیره و شکر خند و انبه یا
شیره بنفشه در توله داخل کرد و فاشی شش باشد یا شیشه بوشند و شش که در آن صحن سرس داخل است آب شود و شیشه بادی کرده باشد و اگر غلط
بار داشته باشد فتنه مداومت بخوردن گلخانه مسلح مع الیه کالی و اسطوخودوس و طلا بصبر و عنان و در کل آب یک مفید بود و اینکه در آن ادویه قلیل الکراهه
مقوی راس مثل باهونه و اکلیل النکاح و گل سرخ و قنقار و اخر و فلفل و طب و مانند آن چو شانه باشد بر نرسول کنند و اگر مت و در آن گرد و در شش نشود
ادویه که حرارت آنها زیاد و ازین باشد مثل خام و مرزنجوش و پودینه نیری و بری و برگ خار و قصبه از پودینه غلیظ با زغادر و اگر دوش غلیظ با نیکاب
ادویه مستغرق مثل حب صبر شمال کنند و بصبر و کافور و زانک شک سوط نمایند و بریشانی و هر دو شقیقه ادویه فرفره مثل زعفران مردم الاغون و صندل
زانکه ایون طلا سازند و اینکه در آن ادویه مملکه مثل پودینه و برگ خار و قصبه از زیر پخته باشد بر سر زنده الیه مداومت غلیظ که با وی حرارت شد بسیار
اولا ادویه سخن و غلط استعمال نمایند بعد از آن آنچه لطیف و کمیل بقوت نماید مثل خردل و فلفل بلبل آن در چون مرض غلط با نماید اولاد و غلط
بعد سوط است و به استعمال کنند و سوط بنق هندی یا نیک زعفران درین باب از مجربات است و ایون مرکب زعفران جدید تر سوده بگرد و جانی و اگر
بریزان آینه آب گرم یا گلاب یا آب برنجان مرشبه بر بدم سر و نادن و سکن قوی در دوزخ و شقیقه است و صاحب شمارا الاستقامت نشود که در غالب طریق
مرض از سردی میباشد باز زمان مرض حتی که قسم حار و استعمل بسیار و میشوین مایه و ادویه صلیبی نمایند بر زنده یا قند در آن و آنچه خوب کرد و امده و بهینه
شده و بطریقی شوق است و سوط آب برنج خوش و از نجاست که بعضی متاخرین می نویسند که در فنج و قنده سوار این بنویسند که در صلیبی فتنه شد و کوبت
معه و باغ بلبل لعل که بر طحال نمایند و ازین طلا بسیار مفید افتاده بسیار قوی و شکیل بخور و از پودینه اسطوخودوس هر یک سه کوفته بنفشه در دوزخ باهونه و اگر
بیکرم بر سر نرسند و بالایش کشید از زیر کوفانی و شوشه و سعدا و زغادر و کالی بونه و برگ آن هر یک هفت باشد در سه و بهینه بنگلاب و کیو و گرم تر نموده بنگلاب بر زنده این
قند بر زنده و بهینه است و جراحی و فلفل و در دوزخ شش هر یک سه کوفته بنفشه در دوزخ و برگ سرس و زنده یک ساعت بخوبی الیه بر نه و برگ
خدا و بهینه هر دو زمان باشد هر یک یک دسه در چهار چوبی یا زغادر و شوشه در توله که بنفشه و اگر گرم بر نه و زنده از عصاره بکر که بر نه و زنده با جویون غلیظ
کند و بکن گرد ادویه قوی تحلیل و فطولات و سوطات و شوشات مملکه شمال نمایند و بنگلاب شست و در دوا خطا درین نوع از دوا ضرر زیاد و می شود
و بهینه که سبب گرم باشد علاجش بلبل و در ام راس نمایند اقوال حذاق بطری بنویسد که صلیبی معروف به بهینه و فوسست کی اگر از مجربات صاحب
بسی سر سکن در مجاب موضوع بر بخت از عارضه و چله راس باشد و هم که از مجربات سکن در مجاب موضوع بر بخت از داخل بود و این مجربات یا چند دوا می
یا دوا می یا بطری یا دوی و برای هر دوا ازین طلاست خاص است که بر آن دلالت کند و آن در فتنه و کوبش شش علاج مجربات و دوی بنفشه در مجاب شش
که فتنه قیال کنند و در دوا فتنه صندل که بر راجعه به حدیث شود و آن ضعیف القوه باشد و زغادر و شوشه و شش که بر راجعه به حدیث شود و آن ضعیف القوه باشد و زغادر و شوشه
و این را در دوش حکماش خود در دوش بر شش و اگر دوش بعد فتنه و از خون مقداره واجب تنقیه این دوا نمایند و بکوبت تر شیشه چهار دم از مجربات می شد
خواب بخواب و ده بلبله زرد است دم شاد و ششین هر دوا چوبی دم هر دوا چوبی شش و یک شربت نان بوشند و بعد از سه سال فتنه بر مجربات و عدیسات را
و اگر استخراغ یک دفعه کفایت کند و در سه و بهینه یا نیکاب که از آن مدیه ناکل نشود و مجاب میان کفین خند و بجهاست بلکه در آن سبوزخ
کوفته و کشید ششک چو شانه باشد در دوا قند از زیر زنده و اگر درین ناکل نشود و این خفا استعمال نمایند شیان مایه با بوش و در بندی هر واحد یک دم
در آب کاسنی است دم حل کرده و زغادر و خطی و برگ گل بنفشه بعد از آن داخل کرده یا سینه و در شب شاد نمایند و صبح و در دوا و آب بیکرم بنفشه و شیشه
عادران نمایند بهتر است که استعمال فلفل و زغادر و بعد از این و متواتر و بهینه بکند و اگر درین کفایت کند فتنه بکند و پیشانی کند و بر ساقین شرط زنده
به تنقیه و دوا فتنه و در جمیع این مجاب بنگلاب استعمال و در اعانت قوانین آن واجب است تا خطا واقع نشود و بقرطه در این دنیا و اگر در کعبه کاهی مجاب

[illegible]

و فصد بری آید و درین صورت بفتح فصد کند و فصد را بر تبارهای قابل یاد نیکند اما فصد را در وقتی که با ویرانه هر چه است با فصد می کشند و در وقت
منفی که شورش بیم سرمد است فصد را در وقت خرد است و الا و او به کار ما باعث از یاد اذات قراق میگردد و چون بعضی بنا و در وقت بی فصد اخراج نمی یابد و سبب فصد
مقوی باشد کفایت نمیکند و درین صورت برای دفع او در وقت فصد کفایت میکند و علاوه بر این گاهی که با ویرانه فصد را در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
بانی را که میگردد و بعد از آن که سبب فصد را در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
باید که در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
و درین وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
از آن برادر که از قراق باشد مقداری اندک کفایت برود و اگر از قراق باشد مقداری اندک کفایت برود و اگر از قراق باشد مقداری اندک کفایت برود و اگر از قراق باشد مقداری اندک کفایت برود
و کفایت نماید باید که در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
که فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
باید که در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
قوی الکرات و ایسک و در آن وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
مسلمات که هنوز در آن است و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
مری و اطراف فطانت و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
معدود و در آن وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
بعضی از اطباء آن خلط که از قراق آن سودا و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
نماید و این قاعده و جمیع امراض سوداوی که از قراق اخلاط باشند با و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
بیشتر فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
معتاد و بعضی با ویرانه فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
نباشد که کسی که با ویرانه فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
ظاهر شود و این سبب دلیل قابلیت تیز سودا و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
و بدان موقعی که در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
که اگر با ویرانه فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
غرق شمره و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
خشکی از و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
با ویرانه فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
با با ستن و بعد یک ساعت بخوبی بخوابد و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
باید که در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند
افضل آنست که فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند و در وقت فصد می کشند

باید که در وقت فصد می کشند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر چشم نام باد بر بوی هر یک است شمال از پسین و قنصل بر کتب شک یک و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 و کلاب گنبد هر یک خج اگر باد بر بوی هر یک است خج و قنصل بر کتب شک یک و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 قنصل خج و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 مستعمل خج و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 مافوق و مافوق و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 با نام صان نمود و قنصل خج و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 نوا و خج و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 خج و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 نماید که در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 تا چهل و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 خنجهان و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 انصاف و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 خج و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 درین نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 شکری ایلی و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 و در خج و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 یا کجین و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 آورد و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 نیم آمد و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 بنیمه آن و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 خوراک و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 منید که در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 هر دو و در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 بر چنان که در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک
 از در نمون بهشت شمال غیر از شک یک یک که در نمون خج و در نام شک

و در حق میله از پهلوی راست اندر رفته و با جایی آید اصل هندوستان و پس با پنج ولب جزیره مرخ و کبوتر خندان از دو تنج میگی بعد نسیات است و در حاکم
 حادث گردید و در تنج و دیار بایست و ملل کم و اتع شود و در حاکم بسو تنج میگی بزرگان از طوطا کتدر و در حق منشته و در حق بادام بادام منصف
 بر سر مرطی گردن پشت کرد که پوست بالند و تمامی بدن خانه مفاصل با آن چوله و رند و انشا در حق منشته و غیر آن از دغنه ای و طوطا کتدر
 بسا در رنده و تنج استعمال در تنجین برین باب است که گویا شنبه و پند و قبول گویا شنبه و پند و قبول گویا شنبه و پند و قبول گویا شنبه و پند و قبول
 طبعی و خوالی و گویا بسا اندر طوطا کتدر طبعی و خوالی و گویا بسا اندر طوطا کتدر طبعی و خوالی و گویا بسا اندر طوطا کتدر طبعی و خوالی و گویا بسا اندر طوطا کتدر
 باشد اینون و غیره و طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر
 نباتات سان طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر
 و جراثیمهای متفرقه در اندر و در حق سوسن و در حق خدایدان مفید و در حق فرموده و در حق طوطا کتدر و در حق طوطا کتدر و در حق طوطا کتدر
 هشتم خصیصه وقت نباتات سان طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر

باتدای در تنجین و حقیقت و طاعت سازند

تمدد و کرات

تمدد کشیده شدن و حقیقت از پهلوی راست اندر رفته و با جایی آید اصل هندوستان و پس با پنج ولب جزیره مرخ و کبوتر خندان از دو تنج میگی بعد نسیات است و در حاکم
 حادث گردید و در تنج و دیار بایست و ملل کم و اتع شود و در حاکم بسو تنج میگی بزرگان از طوطا کتدر و در حق منشته و در حق بادام بادام منصف
 بر سر مرطی گردن پشت کرد که پوست بالند و تمامی بدن خانه مفاصل با آن چوله و رند و انشا در حق منشته و غیر آن از دغنه ای و طوطا کتدر
 بسا در رنده و تنج استعمال در تنجین برین باب است که گویا شنبه و پند و قبول گویا شنبه و پند و قبول گویا شنبه و پند و قبول گویا شنبه و پند و قبول
 طبعی و خوالی و گویا بسا اندر طوطا کتدر طبعی و خوالی و گویا بسا اندر طوطا کتدر طبعی و خوالی و گویا بسا اندر طوطا کتدر طبعی و خوالی و گویا بسا اندر طوطا کتدر
 باشد اینون و غیره و طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر
 نباتات سان طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر
 و جراثیمهای متفرقه در اندر و در حق سوسن و در حق خدایدان مفید و در حق فرموده و در حق طوطا کتدر و در حق طوطا کتدر و در حق طوطا کتدر
 هشتم خصیصه وقت نباتات سان طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر و در راجه و گویا بسا اندر طوطا کتدر

از درایتی صحت سخت زبان دارد و از برنگار چنانچه طیف تراشد گیسو کند و باقی غلظت تر و خست شود و علاج و دارا این پیشوار کنند و بکین سبب اولی است
که او را کل منافع علت قرار گیرد و بکیند و فرغ و در او اولی توت مشغول نماید بود و چنان و نکند و سوط یکا بریزد و انباشت هم نشاند و مدبر بود
آنست که چون چاره و نکند و یک انتقال راجع فیتر سیل شمایان خورد و یک سفته بخت و مافت فرار کند و محضت آن با در شبست و زنجیرش خصل طرط ملبه
نخ کنان تحلیل لکات کچند سببوس کند مخرج شکست خنجر مخرج غلظت یون با یک مبریک کین عمل موعن زیت کینه و در یک یک کینه که سبب سبب
مخبر نیزه و صاف کرد و بجا بر بند انبساط هم گمان بیدم ساراب کینست بیک سبب سبب اعلی الیسم تیز و مقدار بپندارد و هم ازین با یک قیود و غن سبب سبب
و از علاجی جواب ایلمای سبب و ستان آنست که در کشت حیوان شکی که در قول با و لی صید کند کشت نیزه و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
انسان خنجر و غلظت طمان که در قول سبب که کشت بخت یا سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و اگر در اول سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
نیزه کینست تحلیل لکات کچند سببوس کند مخرج شکست خنجر مخرج غلظت یون با یک مبریک کین عمل موعن زیت کینه و در یک یک کینه که سبب سبب
و از غلظت ایلمای سبب و ستان آنست که در کشت حیوان شکی که در قول با و لی صید کند کشت نیزه و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
نقل کرد که کما جلقه و در خانه تاریک کشید و شب روز از آن بیرون نشود تا با دار از سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
نیم روز ساعت غوره نماید پس طعام خورد و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک
تجارین بچکا نمود و در جانب کیش غلظت و چکاندین بوزنه و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
بسیار ایلمای سبب و ستان آنست که در کشت حیوان شکی که در قول با و لی صید کند کشت نیزه و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
و یک ساعت آسایش و سبب و از آن با و در آن آب اگر کرم که به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
تا اگر یک روز شب بارین عمل کنند و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک
الکابینا طبع با و در اندک انقباض و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
سودمند نیست از بیک و از قابض است و انقباض این که اگر کرم که به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
یا درون ساراب درون خنجر و غلظت طمان که در قول سبب که کشت بخت یا سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
مخبر نیزه و صاف کرد و بجا بر بند انبساط هم گمان بیدم ساراب کینست بیک سبب سبب اعلی الیسم تیز و مقدار بپندارد و هم ازین با یک قیود و غن سبب سبب
و از غلظت ایلمای سبب و ستان آنست که در کشت حیوان شکی که در قول با و لی صید کند کشت نیزه و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
نقل کرد که کما جلقه و در خانه تاریک کشید و شب روز از آن بیرون نشود تا با دار از سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
نیم روز ساعت غوره نماید پس طعام خورد و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک
تجارین بچکا نمود و در جانب کیش غلظت و چکاندین بوزنه و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
بسیار ایلمای سبب و ستان آنست که در کشت حیوان شکی که در قول با و لی صید کند کشت نیزه و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
و یک ساعت آسایش و سبب و از آن با و در آن آب اگر کرم که به سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
تا اگر یک روز شب بارین عمل کنند و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک و در سبب سبب یک

[illegible]

[illegible]

علاج خند بغم رطوبی

[illegible]

وین تسکین باین غراب آید اگر کسی حاصل شود شیاتن سکون مع خردن انقیاد و غیره می کند و چون انقیاد یافت با هر چه واجب است
 ایند شکافات قری و تو می شنید بهر حال کشنده و کشیده شود و قیاس و محاسبه علم خود که در خصوص او تفکیک و رشیدی باشد و در حق صیقل الهی
 اندر آید و درین ادو کمایت که کند و به کیفیت طبقات هر یک که در آن مودید شود پس هرگاه و نیز از این خبر تا اتفاق افتد و در علم کمال آید که هر
 تمام کار و مانند و انتقاد بر شیاتن اجتناب مملو آید کمال الملک نمیکند و قوی تر از آن با وجود استقامت و اسبوحی منور و مانند انحرافات نیز در آن
 اقباب شده و مانند کوهی بلند است که تقبضات و خصوصاً و تفکیک آید از قدرت خلط و مانند تغییر اهل اسرار با هر یک در جهت دفع منفعت آن جهت
 رفتن از این جهان منزه می شود و در این تارک که از این جهت بهر دو که در آن کشیده باشد و مانند کوهی است که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 کوه بود و شش و قدیمی از اسواق خلطی سیکر و از لکین با کس که بود ترک و اولی است و اگر کسی از این انان منفعت است و مانند قدرت منور است و نایب
 با عینا تمام کار بر عروقه ای اسکان بر عینه و مبنی منزه آید به طبع و شش است و از این جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 تحصیل یافته و در این جهت قدرت نازل سازد و اگر او در قری کمال باشد بهر حال انقیاد و دیگر قدرت آن نیست که شش است و قسماً و در شود
 اگر چه بهر اعتبار و در آن جهت منزه است و در آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 سکون و جامع بین اینها و موجب ضعف بعذر شیاتن فیزیکی سکون مع شش است و لکن در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 بعد از انقیاد شیاتن معنی آید و بهترین آن شیاتن و این است و لکن در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 مثل عرفان و جنبید سر و شک و بعد از انقیاد نماند و اگر کسی که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 و لقبول جالبین هر دوی در در عینه و بعد از انقیاد و در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 بعد از انقیاد و در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 محاب منابع باشد لکن واقع شده از این جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 مانند و نیز در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 و طایق است و در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 مجاری که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 و اینها بعد از آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 آنکه در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 و در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 نماید و اگر او که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 مثل لایق بسیار که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 و هرگاه و طاعت منزه گردد و در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 ساینده و در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 و در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 مطابق و اینها چنانچه در بطول آنها در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت
 گرداننده و در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت که در آن جهت دفع منفعت آن جهت

[illegible]

نفع او اندک است و هر که برین اوست نماید نصف بصارت و امان ماند و پست بلبله رو پست بلبله بل پست بلبله که اکثری بر سر من مشهور است
 هر یک یک توله بدین جهت توله ای چینه بر او بود و در نیمه سقاج ابروات و چند بر او است که اکثری بر سر من مشهور است
 ترک در دو روز گذر کند و در غرض او که اندک از طریقه حقان نفع از او بدو و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 سبب و در این غرض آن سبب که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 چشم و پستی تو بستی که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 کزت بجز غرض تو بستی که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 وقت حاجت بسبب بی غرضی که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 ایستاد و پستی بلبله که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 آب باز و بهمانند شود که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 هر یک و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 دار و بلبله و بلبله که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 یک و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 صبر و طریقت است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 غرض برای و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 کسب تحصیل و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 باشد آب کشید و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 هر یک برای و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 چشم و پستی تو بستی که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 من این که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 ترندی صاف و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 آب کشید و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 نور و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است
 یک غرض و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است و در غرض او که اکثری بر سر من مشهور است

[illegible]

بروزن کل مجرب است که آب درین صافگر که ب سویدی است و بعد از درودنگ و دفعه اول نانیده و در پارچه نهند و آب آنرا آغلیه نسیانید بعد صاف
 اگر رنگ گدرد و در طرفه کشته بخیس بکین که و کنگر رسادی و کشته و ده ششیم بر دغان آن نانغ و ترب و کلبل هر دو بختی نماند و و فیما فیوس گفته
 سطره اگر ترب العبد و سرخ باشد یا کنگر آب نمک و سفا و یا قلا و ششیم نماند و اگر ناسا نشود آب ترب بچکانه و پوست ترب و دوزی سق و قد و سوس
 مگرین که ترب الایست ششم که کشته و قطره نشا و در آن نمک لاسوری و آب مایه و آب ترب بتل کرده و کنگر سوده و در آن آئینه نیز و در طرفه کشته منیب بود و شش
 و نیاز چون بسیار نانغ است و شیان امر لین و شیان کشته و شیان زعفران و در طرفه کنگر در آن نمک صفا طلیس است و شیان طرفه کنگر در آن زرنخ سرخ
 فاضل است هر نانغ و اگر غایت تکمیل مطلوب باشد زرنخ و صفرو و زعفران الی که ترب یا آب کشته بخیس بکین که و در آن زرنخ سرخ و کنگر و مر و واشق و کل منتوم سازی
 در سیدی جهیده یا ششیزان شیان زرنخ سرخ و در ششیم بکین که و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 سانه آتال نماند و قطعه شیان زرنخ سرخ و در ششیم بکین که و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 و بپنی نیم در گرم که یک و آنک شل مایه ساید و کنگر اول آن هر دو و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 پس آب مایه کنگر کشته بکین که و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 و بپنا و در پوست ترب و دوزی سق و قد و سوس و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 سوده و کنگر آب نمک که یک و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 ششیم آتال و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 و سفا و دوزی سق و قد و سوس و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 بشراب بخت کنگر آب نمک که یک و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 مسوق و کنگر آب نمک که یک و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 شراب الی که نماند و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 ملیده و اگر کنگر آب نمک که یک و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 بعد نماند و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 اگر استال و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 ماده از صفاصل که در دوزی سق و قد و سوس و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 صفرا ملیده و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 و شیان امر لین و شیان کشته و شیان زعفران و در طرفه کنگر در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 سرشته نماند و کنگر آب نمک که یک و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 دور در انواع را فیه است و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 جای افتاده و کنگر آب نمک که یک و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 باشد کنگر آب نمک که یک و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 مسطوب است که بفرقه جهامت کنند پس نشان اخضر و کنگر آب نمک که یک و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ
 نازل شود و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ و در آن زرنخ سرخ

[illegible]

شیاف از کماز مدخل بسبیل بیاض و خرد کف در شب یونی بریان کن بر او آب بپوشان و بیاض
 ساخته و در شب شیاف بخورد بیاض و باده و ناخته و جرب ناکه در بر می گیرد و جرب ناکه که او را بر جرب سیاه هر یک از آن
 اندین که بر جرب ناکه و در بر پستی سفید کاشه کافور و بسم سبزه و جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 سونته مثل کشت نمایند و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 شبان ساخته و بخورد آب لبو یا آب یا در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 جرب بکمر شریف خان است و در کماز مدخل بسبیل بیاض و خرد کف در شب یونی بریان کن بر او آب بپوشان و بیاض
 شیاف بسبب برای جرب بیاض و خرد کف در شب یونی بریان کن بر او آب بپوشان و بیاض
 و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 خنک کند شیاف که باض غلیظه و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 کف در بانگ ابووی هر یک و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 خنک خورده وقت حاجت آب سالمه و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 چاود مدخل جنبلی چاود مدخل جنبلی چاود مدخل جنبلی چاود مدخل جنبلی چاود مدخل جنبلی چاود مدخل جنبلی چاود مدخل جنبلی چاود مدخل جنبلی
 کحل القهر املی است و در بانگ نان قلع می کند و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 بکدرم کحل سازند کحل قلع و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 آینه بادی چون آن آب لبو و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 باریک سالمه و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 بنده و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 رال ناخته و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 گزیده و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 بجهت بسبیل بیاض و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 کحل جرب بکمر شریف خان است و در بانگ نان قلع می کند و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 هر یک کاشه قلع و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 سفید و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 تیار سازند کحل برای اکثر بیماریها و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 سار سازند و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 بسبیل بیاض و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 سر سفید و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه
 سر و در بر و در غرت آینه و در سبزه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه و در بر جرب ناکه

نسخه

سودمند است که اندک اندک در وقت دیرم هست بلیه نزد نیم دم اندکی سانی یعنی زبده البوم که یکمیدم شایع منقول است معنی آنی که یکمیدم سانی
سایه بر چرخ یک طس و ترنل سحر و انی اصل که مجموع و خوشی شود و نیزه که تال که اندک از طس است معنی ماست قوی باشد قصد قویا را بگویند
و بول که کند بعد از عیدین طبیعت شد آب خشک اندکی سانی یعنی سانی که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از

[بخش دوم]

بر که بر قریب از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
پس گراوه و اندک از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
از سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
طایفه ای از سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
میباشد و اندک از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
بصارت میکند بجز آنکه گمادی نمیشد که از نفع بسیار نمیشد و گویند که کفر میان ابتدای شود و ابتدای قهر و است که در سبکی بین گویند
گویند که از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
محاسن باشد و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
باشند و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
و به پاره پاره کند که در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
و اگر کفر شد به باشد و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
و صاحب بداند و چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
و با شایع و طبیعت و غیره و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
شایع و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
کبریا و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
با نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
استعمال کنند و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
و حکیم سالی در شرح قانون می نویسد که از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
در وی تجربه و حدیث نامه و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
افتضا کنند و در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
و گاهی می فرماید من سوال آسان میکند و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از
در هر گاه و این خبر در شرح خود از استعمال مملات مثل شایع و از نفع بسیار باشد و نیزه سحر و انی اصل که کند نیزه چشمه در و نه نایب بر نواز و کمر بند و اندک از

در کتب معتبره

سر سرت سنگ بصری یک تو لرم و او بدو تو لرم بایران شش باشد در میان یک تو لرم باشد ماشورق طلا چار باشد غیر از ورق طلا جمل را
 باریک ساخته چار روز بایک کحل کنند و چار روز دیگر بگل آب کحل نمایند و روز پنجم او را قیاسی بنفشه زیند و بگل آب بسایند و در ظرف
 آگینه ایینی ظلی بدارند و سیل و چشم کشند و باید که کحل سماق یا چاق باشد نوع دیگر یا گاه محتوی قاری الدین خان سر سرتی سر سرتی
 سر سرتی باریک یک تو لرم در پیله کرد و بر پیله و در نخست باس بسوزند چون دو دو متوفت شود و هر دو قطعه را در گلاب خالص مهر و بنایند
 بدهد و بایران چینی زعفران باریک و و باشد مشک خالص و سرخ افزوده و برادر آب و ایان سرخ برقی بلخ نموده مشک کرده و استعمال نمایند
 کحل مبارک مشوب بجنسرت علی اکرم الله وجهه کحل اصغیان در دو درم تو تیا ی کرانی نکند از بانی هر یک یک درم بایران چینی بر شغال
 کافور یک خط طریق ساغفن این است که پنج عدد و پیلله زرد و راخته و در کرده بگویند و آب بشیرین یا و انکار بچوشانند تا ربع ماه صاف کرده
 در بهان آب و دو به بسایند تا مثل غبار شود از بهار دارانی گذرانیده بکار برند کحل بابت و اسع خان می گفت که در تمام شش چشم کشند و یک درم
 ناعال که عمر نهو سال رسیده محتاج بینک نیست تم جست تسم اول و دوام ساگ چالائی دو و دوام قنفل دو و دوام قنفل گرو چار و دوام برگ نیب سمر
 او و آتار سنگ بصری دو و دوام برگ نیب یک درم بایران نیم درم اول قنفل و قنفل و صندل و آب بسایر باریک بسایند و در آب بسایر باریک بسایند و در آب بسایر باریک بسایند
 بعد از آن جست و در کرچه آتشی باشد که زرد است و آب قنفل و آب سر و کشند و بهین دستور آب قنفل جفت با بر سر کشند و از گداخته بقول اول
 در آب میکو اریفت سر سرتی کشند و از گداخته با آتشی در بهان بپا آتشی کل کشند تا جست مذکور غاشک شود و بعد از آن بایران سنگ بصری
 ساید و داخل نمایند اگر سر سرتی سیاه باشد و برگ نیب ساگ چالائی که مذکور شد با دو و دوام قنفل گرو پنج چار و دوام قنفل گداخته جست داخل نمایند
 و آن خاکستر را در درز رنگ صلا سازند که سر شود و پس با چوب بکر و صمغ و شام و چشم کشند و در آب گرم سر سرتی کشند و در آب گرم سر سرتی کشند و در آب گرم سر سرتی کشند
 سر سرتی با کشند کحل بابت راجع به سنگ جست تقویت بصر و سیل و زرد و دیگر اراض چشم سر سرتی سنگ بصری هر یک و تو لرم جست کشند یک تو لرم با
 و در لرم بایران چینی هر یک شش اشون کمی سر و او در میان مشک کافور پیسی نیکه تو تیا ی بارونی نان سنگ شش بانی برشته مرچ سیاه باریک
 سه باشد که کسوشاید و شیرین با چوب خوری هر یک یک تو لرم کاسور و در سر گین کاوشی چشم بسند و فیکه نیم بنه شود و بر آرد و مشک کشند و در آب بسایند
 کوفته بنه در کحل انداخته پشت روز در گلاب بپایند و صمغ شام بعد از پیل باس بر آرد و پیل و بنجا داشته استعمال نمایند کحل برای روشنی چشم
 در ربع رکوبت نافه از ریاض استاد درم درم سر سرتی اصغیان چار تو لرم و او در ناسفته بایران چینی درون تو تیا ک و در آب سنگ بصری بسند و بنه شش و مشک
 رتق جست متعفن هر یک شش باشد دستور مرتب سازند کحل ماز و تقویت بصر نماید و در صمغ با زرد و کلک جن را سو دو و شاد و عسی سازج بهیند
 هر یک دو و دوام قنفل و درم الاغورین هر یک نیم درم روی سوخته و از هر یک یک درم قنفل مشک باریک و انگلی کافور یک طبع کوفته بنه بدان اکتفا نمایند
 کحل کسوت چشم را نگا دارد و تو تیا و درم شیان مایه سدر درم صبر متوطی حنظل هر یک یک درم کافور و انگلی کوفته بنه آب غوره و آب سماق پرور و در
 سایه مشک کشند و سو و صمغ و شام و چشم کشند کحل معروف به او الکاتب جست حنظل و شفت و طوبیت و تقویت نظر سو و در و شیان مایه شاد و زرد
 هر یک و در قی سر سرتی اصغیان مری باب باران دو درم پیلله زرد و نیم درم آب غوره انگور یک درم کافور و انگلی دستور مرتب سازند کحل الجواهر
 که جست تقویت بصر و طبعات چشم پاک و در غنچه سده و در ب و سیل و قیق و آتش کرب و کرب و حنظل و صحت همین از اراض است و صاحب مخدو
 که قیر و الدار و صبر و زرد و استعمال در دو و با عدل از بمر است سر سرتی اصغیان درم درم تو تیا ی بندی که قیر سمر ما و است و قارششای فی بی جان بخت
 و در شاد و قیر و صبر و فی زرد و در قی غوره بایران چینی قنفل سفید ساغف بندی اطمینای غوره باریک چار درم سرطان خوری شش درم و در آب بسایند
 با قوت مرچ بسند لرم زرد و در قی طلا و در قنفل هر یک دو درم زعفران سدر و لاجورد و منسل و قبال مس و بنه شش و منسل و باریک چار و درم

مراضی تدبیر و از درم تشنه خارج عصب باشد و اگر سرخان برهن باشد با شکر و صندل و از درم بار باشد و اگر تکرر و وجع فضا بود و آن علامات غلبه صفرا بود
یا بنظر یافت شود پیش از این صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و این صفراوی رنگ تلخی با وجع است و التهاب صورت و غش شده و در وقت کسری و اگر اکثر اوقات
خانی از بدن از این غش و در وقت آن انتهای از ترش دارد و صیانت غلری بر باد و صفراوی لاله کند و اگرانی و غرض صفا و وقت سجود و کثرت خواب با درت حلقه و قدرت نه
میزد و نموده است و لایزال بلغمی است و اگر فصل صفت باشد یا آن که از درم غلظت باشد و از سده غلظتی باشد و بعد از وقت غشت و غش فصل صفت است و اگر فصل غلظت
یا استسای سده و فصل صفت است و اگر فصل غلظت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است
و اگر وقت غشت و در وقت فصل صفت مخصوص نباشد و دلیل از درم تکرر و کوش باشد و اگر در وقت فصل صفت و احساس وجع در وقت کوش بیان کند از سوز و مزاج صفت
پس حال فیت و دشت و مرض از سوزی یا گرمی برسد که اگر بلغمی باره و سوزی دارد و در وقت کوش و در وقت کوش و در وقت کوش و در وقت کوش و در وقت کوش و در وقت کوش
از سوز مزاج باره باشد و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است
و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است
باشد و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است

علاج طریش حار صاف و مادی

از حار ساده یا ترش و از غلظت و قطرات و از درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
مثل با القرم و با انجیر و آب ترش و از اینها با شربت نیلوفر یا شربت زردی بار و یا شربت سدر و روغن کاه بود که و گل و بادام و دیگر و در وقت کوش
میزد و کوش چکانند و از درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
برگ غلظت و شکر چکانند و از درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
در آن مل سکنند و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است
فردا و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
حار مادی فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است
در کوش چکانند و از درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
مفید بود و از فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است و اگر فصل صفت است
یک و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
و گویند که اگر آب پیاز و زهره و گاو در پوست اندازد که درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
شاید که برای طریش صفراوی باشد و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
علاج فیت و اگر حادثه قریب باشد و غیر ممکن باشد و از صفراوی مرقی اسیدی راس بود و علاجش تشنه صفراست از سر سوب ایارج و حبه قناریا
و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
سوزنا میوه و بهین آب سبک جین و بغایت خرقه و کفش و عبا و از آن بگریز تا نار ترش و دانه و شحم او را درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
پوست او را از درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
هر از درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش
بسبب کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش و درم کوش

بسرکه که از انظران که آب شود که آن آب بر یک تریون که از انظران در شراب حل کرده و گذارد بر سر گوش و بشیر یا بشیر شکران آسین و که از انظران آسین
بر امدان سیلان و طوبت از گوش است و اگر تفتید یا تفت شود منفع لموم سهول آن و جلیان حب شیار و بند و غوا غرضه و انچه سوال نمایند
و در الحال غلبه و غسل آلوده و بشت بانی که اندود و گوش نمند و یا غسل و شراب انکی شب یا زعفران یا شکر از انظران آسین و قند آغشته نمند
و بسیار باشد که تدری از عفران و در شراب غصص حل کرده یا در صوف بدان آلوده و گوش گذشتن کنند یا بول طفل را بر پوست
از ترشش که نمود و نظیر کند و اگر طوبت انکی از گوش آید و بتر است که بلباش خبر و اندک که موجب نقای و غ و باعث امن از اکثر اراضی است
و بعد طبع انظر از آن شود و در نفس را زنی کنند که که ای از گوش همیای طوبت سیلان نمایند و توهم میشود که این یک است و بسیار است
رضاعت شب بسیار که اگر تک رضاعت شب نمایند زانی شود و غصص یکی و دخت الحیدر در سر که تند خساند و از آن گوش طفل بکشد که
سیلان هم ایشان نیز نافع است سیلان طوبت که بعد قوه عارض شود و او به سینه چک و بخت قوه که در علاج قوه گوش که گوش شده و حال نمایند

الفیادوم از گوشش

سبب آمدن خون از گوش یا چگون رجات بر بل جبران باشد و این با جوشی یا بجماد و غسل و جازو نیست و یا ضرر و یا مضر که باعث تنگی و
و انقطاع آن گردد و یا استادی و دیگری که اشتقاق و انقطاع را که مایوی شود و یا از گردن میوام افند و یا بسبب زله باشد و بقره که که انظران
از گوش که انظره سر عارض گردد و همان روز بپاک کنند یا بکماله که در قوی بروز جبران آغ شود جراحی باشد و اگر پیش از آن سر و مضر یا بسبب اشتقاق
افاده باشد بسبب همان باشد و اگر آثار در سر و در جری باشد و الا اشتقاق بعد علاج بقایا بقایا یا بکماله یا با جودات جمل و نمایند و او در
قاله نیست که تدری نماید و در سر که جوشانده و بکشد و اگر بانه حرارت مزاج اندک که فزیدل کرده نظیر نمایند و الا احتیاج که فزیدت و
اگر انکی ششانی در خل کنند نافع تر باشد و گذاردن تنگ مورد یا طبع عوج بکشد و گاهی یکی از شراب که با سرکه بکشد یا می از سرکه و گذاردن
شایان آید و غصص طبع برگ و دخت مصلح نافع و از سرشین ترش را میماند و رست و در سر که جوشانده و انظره و آسین از گوش که بکشد
بنایت مفید است و الا او در سر و شال بعضی از ای و بار تنگ است و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و گذاردن
آب باق و یا طبع انظره و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
بسرکه یا بکشد و یا در سر که جوشانده و یا چوبین یا یا بسبب عیبت یا یا گوش بکشد و اگر آب گندمی یا بلی یا چوبین یا یا در سر که بکشد و یا فینون را که بکشد
حتی که و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
باشد قطع کند و انظره خاکستر که می زرد و مجرب بر سرندی است و حکم حکایتی ان نموند که سر که جوشانده و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
کند و یا عصا و علق در سر که می زرد و مجرب بر سرندی است و حکم حکایتی ان نموند که سر که جوشانده و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
که که و حکم حکایتی ان نموند که سر که جوشانده و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
بر یک که در سر که جوشانده و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
سرم برام چپ حرق باشد که دانند و بکشد و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
و اگر سر که جوشانده و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
اگر و جوشانده و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
پستان و سر که جوشانده و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا
حرارت مزاج آن که بکشد و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا و یا و شایان آید و یا فینون را که بکشد و یا آب حنظل و جفیفن اقا

[illegible]

علائقہ اکسیر اعظم جلد اول

صفحہ	سطر	فصل	صفحہ	سطر	فصل	صفحہ	سطر	فصل	صفحہ	سطر	فصل
۲	۱۳	باعطا	۲	۱۰۹	اواخ	۲	۱۰۹	اواخ	۲	۱۰۹	اواخ
۵	۱۰	فردوس الحکمت	۵	۱۱۳	انزوت	۵	۱۱۳	انزوت	۵	۱۱۳	انزوت
۷	۱۳	علامہ علامہ	۷	۱۱۴	ولاشارت	۷	۱۱۴	ولاشارت	۷	۱۱۴	ولاشارت
۹	۲۵	مرغ	۹	۲۸	شران	۹	۲۸	شران	۹	۲۸	شران
۱۰	۲۰	مرغ	۱۰	۲۹	متخذ	۱۰	۲۹	متخذ	۱۰	۲۹	متخذ
۱۳	۱۳	معی	۱۳	۱۴	ار	۱۳	۱۴	ار	۱۳	۱۴	ار
۱۵	۱۳	سنزاور	۱۵	۲۶	اکر	۱۵	۲۶	اکر	۱۵	۲۶	اکر
۲۹	۱	مسقط	۲۹	۱۳۲	نانک	۲۹	۱۳۲	نانک	۲۹	۱۳۲	نانک
۳۶	۲	عکبوت	۳۶	۱۳۴	ایاکرد	۳۶	۱۳۴	ایاکرد	۳۶	۱۳۴	ایاکرد
۳۸	۲۹	عماض	۳۸	۱۳۵	تداول	۳۸	۱۳۵	تداول	۳۸	۱۳۵	تداول
۳۹	۱۳	افرنید	۳۹	۱۳۹	سنای	۳۹	۱۳۹	سنای	۳۹	۱۳۹	سنای
۴۵	۱۳	روفتنای	۴۵	۱۴۴	سہ	۴۵	۱۴۴	سہ	۴۵	۱۴۴	سہ
۴۶	۵	دفار	۴۶	۶	پودند	۴۶	۶	پودند	۴۶	۶	پودند
۴۹	۵	اکانایہ نامہ فیہ	۴۹	۱۰	شرافی	۴۹	۱۰	شرافی	۴۹	۱۰	شرافی
۵۳	۱۹	کردو	۵۳	۱۸	عشر لیل	۵۳	۱۸	عشر لیل	۵۳	۱۸	عشر لیل
۵۴	۱	دودم	۵۴	۲۴	مکانات	۵۴	۲۴	مکانات	۵۴	۲۴	مکانات
۶۵	۲۶	فناخ	۶۵	۶	دہامہ	۶۵	۶	دہامہ	۶۵	۶	دہامہ
۷۰	۲۹	واکل	۷۰	۱۴۱	چنیز	۷۰	۱۴۱	چنیز	۷۰	۱۴۱	چنیز
۷۴	۲۹	ونڈال	۷۴	۱۴۳	دیند میاں	۷۴	۱۴۳	دیند میاں	۷۴	۱۴۳	دیند میاں
۷۹	۱۳	چاروم	۷۹	۱۹	کنہ	۷۹	۱۹	کنہ	۷۹	۱۹	کنہ
۸۴	۲۹	ما	۸۴	۱۴۰	بارد و رطب	۸۴	۱۴۰	بارد و رطب	۸۴	۱۴۰	بارد و رطب
۸۵	۸	کالور	۸۵	۱۴۹	شرو دیس	۸۵	۱۴۹	شرو دیس	۸۵	۱۴۹	شرو دیس
۸۶	۳	بحام	۸۶	۱۴۲	میثج	۸۶	۱۴۲	میثج	۸۶	۱۴۲	میثج
۸۷	۳	دافع	۸۷	۱۴۵	شرو دیس	۸۷	۱۴۵	شرو دیس	۸۷	۱۴۵	شرو دیس
۸۸	۳	واشن	۸۸	۱۱	بعد	۸۸	۱۱	بعد	۸۸	۱۱	بعد
۸۹	۱۵	گل چکان	۸۹	۱۶۹	بک	۸۹	۱۶۹	بک	۸۹	۱۶۹	بک
۹۰	۱۶	شگرد	۹۰	۲۵	وخصو	۹۰	۲۵	وخصو	۹۰	۲۵	وخصو
۹۱	۳	اکسیر	۹۱	۲۰۱	دروچ	۹۱	۲۰۱	دروچ	۹۱	۲۰۱	دروچ
۹۲	۱۵	وپیڈن	۹۲	۲۰۵	عباد	۹۲	۲۰۵	عباد	۹۲	۲۰۵	عباد

معنی	فعل	صفت	معنی	فعل	صفت	معنی	فعل	صفت
مرد	مرد	۳۰	مرد	مرد	۱۹	مرد	مرد	۳۰
بزرگ	بزرگ	۱۴	بزرگ	بزرگ	۸	بزرگ	بزرگ	۱۹
از دم	از دم	۳۸	از دم	از دم	۳۸	از دم	از دم	۱۰
شکسته دماغ	شکسته دماغ	۳	شکسته دماغ	شکسته دماغ	۳	شکسته دماغ	شکسته دماغ	۳
غالب آید	غالب آید	۴	غالب آید	غالب آید	۴	غالب آید	غالب آید	۲
مستقیم	مستقیم	۱۲	مستقیم	مستقیم	۱۲	مستقیم	مستقیم	۲۵
وفا بهی	وفا بهی	۳۷	وفا بهی	وفا بهی	۱۹	وفا بهی	وفا بهی	۱
منتهی	منتهی	۱۴	منتهی	منتهی	۱۴	منتهی	منتهی	۱۲
بوی آتش	بوی آتش	۱۹	بوی آتش	بوی آتش	۱۹	بوی آتش	بوی آتش	۵
نام	نام	۱۳	نام	نام	۱۳	نام	نام	۹
یشود	یشود	۱۹	یشود	یشود	۱۹	یشود	یشود	۲۹
باد صوم	باد صوم	۲۲	باد صوم	باد صوم	۲۲	باد صوم	باد صوم	۲۱
فصل مختلف	فصل مختلف	۲۶	فصل مختلف	فصل مختلف	۲۶	فصل مختلف	فصل مختلف	۲۲
اوسند	اوسند	۲۹	اوسند	اوسند	۲۹	اوسند	اوسند	۵
گرد	گرد	۱	گرد	گرد	۱	گرد	گرد	۲۵
آگر بجزایات	آگر بجزایات	۴	آگر بجزایات	آگر بجزایات	۴	آگر بجزایات	آگر بجزایات	۶
کرماده	کرماده	۱۰	کرماده	کرماده	۱۰	کرماده	کرماده	۱
گشت طلیط	گشت طلیط	۱۵	گشت طلیط	گشت طلیط	۱۵	گشت طلیط	گشت طلیط	۲۶
زردانه طویل	زردانه طویل	۲۵	زردانه طویل	زردانه طویل	۲۵	زردانه طویل	زردانه طویل	۱۰
پواسر	پواسر	۹	پواسر	پواسر	۹	پواسر	پواسر	۱۱
مرطبه	مرطبه	۱۲	مرطبه	مرطبه	۱۲	مرطبه	مرطبه	۶
ممتل	ممتل	۲۳	ممتل	ممتل	۲۳	ممتل	ممتل	۲۲
فینالین	فینالین	۲۶	فینالین	فینالین	۲۶	فینالین	فینالین	۳
شده	شده	۲۱	شده	شده	۲۱	شده	شده	۱۱
دستنی	دستنی	۱	دستنی	دستنی	۱	دستنی	دستنی	۱۳
طریق	طریق	۹	طریق	طریق	۹	طریق	طریق	۱۵
طریق	طریق	۲۲	طریق	طریق	۲۲	طریق	طریق	۱
بشکافه	بشکافه	۲۶	بشکافه	بشکافه	۲۶	بشکافه	بشکافه	۲۴
درد سرد درد	درد سرد درد	۲۳	درد سرد درد	درد سرد درد	۲۳	درد سرد درد	درد سرد درد	۲۳

صحت نامه جلد اول اکبر اعظم

مفر	سفر	غلط	میج	مفر	سفر	غلط	میج	مفر	سفر	غلط	میج	مفر	سفر	غلط	میج	مفر	سفر	غلط	میج
۲	۱۵	با	با	۲۸	۱۵	میونج	میونج	۵۴	۴	دورو	دورو	۹۱	۹	این دوا	این دوا	۲	۱۵	با	با
۳	۲۸	مسلوبات	مسلوبات	۲۱	۱۷	انتباس	انتباس	۵۵	۱۵	واپه	واپه	۴۷	۳	یادون خند	یادون خند	۳	۲۸	مسلوبات	مسلوبات
۴	۲۱	کرسی	کرسی	۳۲	۲۱	برمال	برمال	۵۷	۳	بلوکس	بلوکس	۴۷	۲۴	روغن نار	روغن نار	۴	۲۱	کرسی	کرسی
۵	۲۹	این داسه	این داسه	۳۳	۳	سودویت	سودویت	۵۹	۱۸	ایرام	ایرام	۹۴	۱۱	عصوات	عصوات	۵	۲۹	این داسه	این داسه
۶	۵	ماسر حویه	ماسر حویه	۳۴	۱۳	انتشار	انتشار	۶۱	۱۰	طحال	طحال	۹۵	۱۹	صلب	صلب	۶	۵	ماسر حویه	ماسر حویه
۷	۹	نعم الدلیل	نعم الدلیل	۳۵	۱۵	عنیف	عنیف	۶۲	۱۳	کلوی	کلوی	۹۶	۲۸	دایند	دایند	۷	۹	نعم الدلیل	نعم الدلیل
۸	۱۴	اعضای	اعضای	۳۶	۱۸	لغیفه	لغیفه	۶۳	۹	سروشنا	سروشنا	۹۸	۱۱	دوفیم دام	دوفیم دام	۸	۱۴	اعضای	اعضای
۹	۲۱	مخش	مخش	۳۷	۱۹	لغیفه	لغیفه	۶۴	۲۶	دافنوزن	دافنوزن	۱۰۱	۳	لش	لش	۹	۲۱	مخش	مخش
۱۰	۵	بارک	بارک	۳۸	۴	مقصود	مقصود	۶۵	۲۹	درسکن	درسکن	۱۰۲	۱۰	باماده مالی	باماده مالی	۱۰	۵	بارک	بارک
۱۱	۸	بسکان	بسکان	۳۹	۱۸	مشغل	مشغل	۶۶	۵	برش	برش	۱۰۳	۲۶	اوپل زانی	اوپل زانی	۱۱	۸	بسکان	بسکان
۱۲	۱۱	اشتها خراج	اشتها خراج	۴۰	۲۸	مقتضه	مقتضه	۶۷	۱۴	شرت یو بارت	شرت یو بارت	۱۰۴	۱۳	گکاد	گکاد	۱۲	۱۱	اشتها خراج	اشتها خراج
۱۳	۱۶	بیربا	بیربا	۴۱	۲۶	علا	علا	۶۸	۱۴	یک داگ	یک داگ	۱۰۷	۱۸	یاید	یاید	۱۳	۱۶	بیربا	بیربا
۱۴	۲۴	صفت	صفت	۴۲	۱	دوشت	دوشت	۶۹	۱۸	بخزده	بخزده	۱۰۸	۲۱	تیربا	تیربا	۱۴	۲۴	صفت	صفت
۱۵	۲۹	ناختی	ناختی	۴۳	۱۷	سلب	سلب	۷۰	۲۶	سبل صینی	سبل صینی	۱۰۹	۱۵	از قرابادین	از قرابادین	۱۵	۲۹	ناختی	ناختی
۱۶	۹	مرعات	مرعات	۴۴	۲۰	شانه	شانه	۷۱	۲	انوع	انوع	۱۱۰	۴	این سیاه	این سیاه	۱۶	۹	مرعات	مرعات
۱۷	۱۵	طراست	طراست	۴۵	۳	چار	چار	۷۲	۲۶	مریش با	مریش با	۱۱۱	۱۳	نجیف	نجیف	۱۷	۱۵	طراست	طراست
۱۸	۱۸	اولد بارت	اولد بارت	۴۶	۳	روغهای گرم	روغهای گرم	۷۳	۱۳	بازدوت	بازدوت	۱۱۲	۲۸	از اواج	از اواج	۱۸	۱۸	اولد بارت	اولد بارت
۱۹	۲۳	اتحاد	اتحاد	۴۷	۷	دثار	دثار	۷۴	۸	کافور	کافور	۱۱۳	۱۹	منعج	منعج	۱۹	۲۳	اتحاد	اتحاد
۲۰	۵	پندان	پندان	۴۸	۲۰	پرستور	پرستور	۷۵	۲۴	بلور	بلور	۱۱۴	۱۴	محل	محل	۲۰	۵	پندان	پندان
۲۱	۱۶	نکایت	نکایت	۴۹	۲۴	خندق	خندق	۷۶	۲	باریک	باریک	۱۱۵	۴	کوقنل	کوقنل	۲۱	۱۶	نکایت	نکایت
۲۲	۱۹	هوات	هوات	۵۰	۲۶	اتراق	اتراق	۷۷	۲	دافع و سطر	دافع و سطر	۱۱۶	۲۳	سنگ افلاک	سنگ افلاک	۲۲	۱۹	هوات	هوات
۲۳	۲۰	شدید العلب	شدید العلب	۵۱	۱۴	قندقل	قندقل	۷۸	۲	دشتن	دشتن	۱۱۷	۲۹	بیاشر	بیاشر	۲۳	۲۰	شدید العلب	شدید العلب
۲۴	۲۱	ثقل	ثقل	۵۲	۱۹	کرده	کرده	۷۹	۱۵	دامت	دامت	۱۱۸	۱	نی مغزای	نی مغزای	۲۴	۲۱	ثقل	ثقل
۲۵	۲۲	درشانی	درشانی	۵۳	۲۳	خرید	خرید	۸۰	۲۳	سایده	سایده	۱۱۹	۲	پرازد	پرازد	۲۵	۲۲	درشانی	درشانی
۲۶	۲۳	علامت	علامت	۵۴	۵	شنبلیله	شنبلیله	۸۱	۳	تیوه	تیوه	۱۲۰	۲۰	لاشارت	لاشارت	۲۶	۲۳	علامت	علامت

[illegible]

[illegible]

متر	سز	خط	میج	متر	سز	خط	میج	متر	سز	خط	میج	متر	سز	خط	میج
۰۰	۰۰	جق	یاقق	۲۹	۴۵۵	بزور	برور	۱۳	۴۱۲	خزج	خزج	۲۸	۴۱۲	علب	علب
۰	۰	نصیر فرات	نصیر فرات	۱۱	۴۵۹	مگرمی	مگرمی	۲۳	۴۵۵	مزمی	مزمی	۶	۴۵۵	لیغ فایند	لیغ فایند
۱۰	۱۰	مطبورع	مطبورع	۳	۴۶۱	گوه	گوه	۲۵	۴۶۱	ایستیک فایند	ایستیک فایند	۱۹	۴۶۱	کانه سزنی	کانه سزنی
۱۹	۱۹	حزبرش	حزبرش	۳	۴۶۱	نیاشد	نیاشد	۲۲	۴۶۱	طبری	طبری	۲۰	۴۶۱	ازنی	ازنی
۳۱	۳۱	دبرزیات	دبرزیات	۱۵	۴۶۲	دورم	دورم	۲۴	۴۶۲	مصد دایع	مصد دایع	۴	۴۶۲	تغیر سزاد	تغیر سزاد
۵	۵	عماذرت	عماذرت	۲۴	۴۶۲	بازدبان	بازدبان	۲۸	۴۶۲	ازدم	ازدم	۹	۴۶۲	گفتشاد	گفتشاد
۲۹	۲۹	دوبی	دوبی	۶	۴۶۳	گیلان	گیلان	۳	۴۶۳	شکبه	شکبه	۱۳	۴۶۳	بمیرج	بمیرج
۲۱	۲۱	مانع	مانع	۱۰	۴۶۳	چیزری	چیزری	۱۰	۴۶۳	دخسه	دخسه	۲	۴۶۳	مریم پستان	مریم پستان
۹	۹	بندیر طفت	بندیر طفت	۲۲	۴۶۳	یاشد	یاشد	۱۸	۴۶۳	فرزد	فرزد	۱۰	۴۶۳	مزل	مزل
۳۳	۳۳	بدرقی است	بدرقی است	۴	۴۶۳	جوب	جوب	۱۱	۴۶۳	رمادست	رمادست	۲۱	۴۶۳	شهاد	شهاد
۱۰	۱۰	فصول	فصول	۱	۴۶۴	ذکر کشته	ذکر کشته	۲۵	۴۶۴	برای	برای	۲۱	۴۶۴	صداوت	صداوت
۱۳	۱۳	ازنبی	ازنبی	۱۱	۴۶۴	بیزند	بیزند	۲۹	۴۶۴	نخل	نخل	۱۴	۴۶۴	بدان	بدان
۲۹	۲۹	اگر خط	اگر آن خط	۱۳	۴۶۴	نقص	نقص	۰	۴۶۴	ضل قتل	ضل قتل	۹	۴۶۴	خبار	خبار
۲۴	۲۴	مستمره	مستمره	۱۱	۴۶۵	پالایه	پالایه	۲۵	۴۶۵	سند	سند	۲۵	۴۶۵	دیاشر	دیاشر
۱۴	۱۴	آزرا	آزرا	۱۵	۴۶۵	مریم شانی	مریم شانی	۱۳	۴۶۵	وحدادان	وحدادان	۲	۴۶۵	دربنی	دربنی
۳	۳	دربست	دورج	۱۸	۴۶۶	مراموز	مراموز	۱۳	۴۶۶	تقالم	تقالم				
۲۱	۲۱	بازبر	بازبر	۲۹	۴۶۶	بایران	بایران	۲۳	۴۶۶	مشل	مشل				